هو العليم

وضو در کتاب و سنّت

حضرت آیة الله جعفر سبحانی

بسم الله الرحمن الرحیم

وضو در کتاب و سنت

نویسنده:

آیت الله جعفر سبحانی

ناشر چاپی:

Ansariyan

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

وضو در کتاب و سنت

مشخصات کتاب

شماره کتابشناسی ملی : ایران۸۴-۲۰۸۹۵

سرشناسه : سبحانی‌تبریزی، جعفر

عنوان و نام پدیدآور : وضو در کتاب و سنت/ سبحانی‌تبریزی، جعفر

منشا مقاله : ، فقه اهل بیت، ش ۳۸، (تابستان ۱۳۸۳): ص ۳ - ۵۰.

توصیفگر : آداب و رسوم مذهبی

توصیفگر : وضو

توصیفگر : طهارت

توصیفگر : احادیث

چکیده

یکی از اختلافات مسلمانان در احکام عبادی، حکم مسح یا شستن پا در وضو است. ریشه این اختلاف پردامنه را باید در تفاوت روایات جست وجو کرد، اما تردیدی نیست که قرآن بهترین داور در نزاع میان روایات است و آیه وضو در سوره مائده ـ حتی بنابر قرائتهای گوناگون آن ـ بر حکم مسح پا دلالتی روشن دارد. از این رو جمع کثیری از عالمان اهل سنّت با پذیرش دلالت صریح قرآن به توجیه ضعیف فتاوای برخی از فقیهان خویش پرداخته‌اند. پس دلالت روشن قرآن کریم، همراه با روایات فراوان اهل سنّت که از وجوب مسح پا حکایت می کند، به ضمیمه فتاوای گروه فراوانی از صحابه و تابعین براین حقیقت، و در نهایت، روایات روشن اهل بیت پیامبر(ع) در باره کیفیت وضوی آن حضرت، تردیدی در رجحان قول به وجوب مسح پا در وضو باقی نمی گذارد.

آیه وضو از محکمات

مسلمانان به پیروی از قرآن کریم اتفاق نظر دارند که نماز، بدون طهارت، صحیح نیست و طهارت مطلوب برای نماز، وضو، غسل و تیمّم است. خداوند، سرّ تکلیف انسانها را به طهارت قبل از نماز، بیان کرده است: «ما یرید اللّه لیجعل علیکم من حرج و لکن یرید لیُطهّرکم» [خداوند نمی‌خواهد مشکلی برای شما ایجاد کند، بلکه می‌خواهد شما را پاك سازد]. چنان که از ظاهر کتاب و سنّت برمی‌آید، وضو در تشریع اسلامی از اهمیت بالایی برخوردار است؛ پیامبر اکرم(ص) فرمود: «لاصلاهٔ إلاّ بطهور»؛ [نماز بدون طهارت صحیح نیست] و در جای دیگر فرمود: «الوضوء شطر الإیمان»؛ [وضو جزء ایمان است]. حال که جایگاه وضو در تشریع اسلامی چنین است، بر هر مسلمانی واجب است که از اجزا، شرایط، نواقض و مبطلات آن، که کتب فقهی عهده دار بیان آنها هستند، آگاه شود. آنچه در این مقاله بر آن تکیه می کنیم، تبیین یکی از مسائل وضو است که فقها در باره آن اختلاف نظر دارند؛ یعنی حکم مسح یا شستن پاها. خداوند در قرآن به هنگام بیان وجوب وضو و کیفیت آن می‌فرماید: «یَا أیهَا الّذین آمنوا إذا قمتم إلی الصلاهٔ فَاغسِلوا وجوهَکم و أَیدیَکُم إِلی المرافق و امسحوا بروءوسکم و أرجلکم إلی الکعبین و إن کنتم جُنُباً فَاطّهّروا وإن کنتم مرضی أو علی سفر أو جاء أحد منکم من الغائط أو لامستم النساء فلم تجدوا ماءً فتیمّموا صعیداً طیّباً فامسحوا بوجوهکم و أیدیکُم منه ما یرید اللّهُ لیجعل علیکم من حرجٍ و لکن یرید لیطهّرکم و لیتمّ نعمته علیکم لعلّکم تشکرون»؛[ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که

به نماز می‌ایستید، صورت و دستها را تا آرنج بشویید و سر و پاها را تا برآمدگی جلو پا مسح کنید و اگر جنب باشید، غسل کنید و اگر بیمار یا مسافر باشید، یا یکی از شما قضای حاجت کرده، یا با زنان تماس گرفته (آمیزش جنسی کرده‌اید) و آب نیابید، با خاک پاکی تیمّم کنید و از آن، بر صورت و دستها بکشید. خداوند نمی‌خواهد مشکلی برای شما ایجاد کند، بلکه می‌خواهد شما را پاک سازد و نعمتش را بر شما تمام کند، شاید شکر او را به جای آورید]. این آیه یکی از آیات الاحکام است که از آنها احکام شرعی عملی که افعال مکلّفان را در امور مربوط به زندگی دنیا و دینیشان تنظیم می‌کند، استنباط می‌شود. این گونه آیات، دلالت و تعابیر آشکار و روشنی دارد؛ زیرا مخاطب این آیات، مردمان با ایمانی هستند که مایلند رفتار خویش را طبق آیات قرآنی انجام دهند. از این رو این آیات، از آیات مربوط به توحید و معارف عقلی، بویژه مسائل مربوط به مبدأ و معاد که دیدگان اندیشمندان متبحر را به خود جلب می‌کند، متفاوت است. انسان اگر در این آیات و نظایر آنها که مبیّن وظایف مسلمانان است، مانند آیاتی که وجوب اقامه نماز در اوقات پنج گانه را بیان می‌کند، تأمّل کند، درمی‌یابد این گونه آیات که همه موءمنان را مورد خطاب قرار می‌دهد تا وظایف آنان را به هنگام اقامه نماز ترسیم کند، از تعابیر محکم و دلالت روشنی برخوردار است. این گونه خطابها باید از هر گونه پیچیدگی و ابهام، تقدیم و تأخیر و تقدیر کلمه یا جمله‌ای عاری باشد تا عموم مسلمانان در هر سطحی که هستند، اعمّ از عالمی که به دقایق قواعد عربی آشناست و غیر عالم، از مضمون آن آگاه شوند. بنابراین هر کس آیه مزبور را به گونه‌ای دیگر تفسیر کند، از جایگاه آن بی خبر است؛ همچنان که اگر کسی تلاش کند آن را در پرتو فتاوای فقهی فقها تفسیر کند، از راه درستی وارد نشده است. جبرئیل امین این آیه را بر قلب رسول اکرم (ص) نازل کرد و او آن را برای موءمنان تلاوت نمود و موءمنان به روشنی و بدون هیچ گونه تردید و ابهام و غموضی، وظیفه خود را در مقابل آن دریافتند. تنها در دوره پیدایش اجتهادات و تضارب آرا غموض و پیچیدگی در آن ایجاد شد. بنابراین کسی که این آیه مبارک را با دقت بخواند، با قلب و زبان خود اعتراف می‌کند: بار خدایا منزّهی تو! چه فصیح و بلیغ است کلام تو. آنچه قبل از نماز بر هر فرد مسلمانی واجب و لازم است، آشکار و بیان کردی، چرا که در آغاز فرمودی: «یَا أیها الذین آمنوا إذا قمتم إلی الصّلاة»؛ [ای کسانی که ایمان آورده‌اید هنگامی که به نماز می‌ایستید.] آن گاه در تبیین کیفیت وظیفه ما هنگام نماز، این دو امر را بیان فرمودی: الف) «فاغسلوا وجوهکم و أیدیکم إلی المرافق»؛ [صورت و دستها را تا آرنج بشویید]. ب) «وامسحوا بروءوسکم و أرجلکم إلی الکعبین»؛[و سرها و پاها را تا برآمدگی پا مسح کنید]. منزهی تو! هیچ اجمال و ابهامی را در سخن و بیانت ننهادی و با توضیح این فریضه و بیان جزئیات آن، باب اختلاف و انحراف را بستی. بارالها، منزهی تو! اگر کتاب عزیز تو حافظ و نگهبان دیگر کتب آسمانی است، پس به یقین حافظ و نگهبان روایات رسیده از پیامبر اکرم (ص) نیز می‌باشد، همچنان که فرمودی: «وانزلنا إلیک الکتاب بالحقّ مصدّقاً لما بین یدیه من الکتاب و مهیمناً علیه»؛[و این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم، در حالی که کتب پیشین را تصدیق می‌کند و حافظ و نگهبان آنهاست]، در برخی از روایات به شستن پاها امر شده و در برخی دیگر به مسح آنها. پس با روایات متناقضی که از شخصیتی روایت شده که جز وحی را بازگو نمی‌کند و در سخنانش تناقضی یافت نمی‌شود، چه کنیم؟ خدایا، منزهی تو! برای ما راهی نیست جز اینکه به آنچه کتاب عزیز و قرآن مجید تو ندا داده است، تمسّک کنیم. قرآن واقعیت این فریضه را در طی دو جمله بیان می‌کند که وضو از دو شستن تشکیل شده است: «فَاغسلوا وجوهکم و اَیدیکم إلی المرافق»؛[صورت و دستها را تا آرنج بشویید] همچنان که از دو مسح تشکیل شده است: «فامسحوا بروءوسکم و أرجلکم إلی الکعبین»؛ [سر و پاها را تا برآمدگی جلوی پا مسح کنید]. «أفغیر اللّه أبتغی حکماً و هو الذی أنزل إلیکم الکتاب مفصّلاً»؛[با این حال؛ آیا غیر از خدا را به داوری طلبم؟ در حالی که کتاب آسمانی را که همه چیز در آن آمده، به سوی شما فرستاده است].

آغاز اختلاف

مسلمانان قبل از حکومت خلیفه سوم، در مسئله وضو اتفاق نظر داشته، در مورد مسح پاها یا شستن آن، اختلاف نظر بارزی نداشتند، اما از روایاتی که از عثمان در بیان کیفیت وضو نقل شده، استفاده می‌شود، آغاز اختلاف در این زمینه در دوره خلافت این خلیفه آغاز شده است. مسلم در صحیحش برخی از این اخبار را نقل می‌کند و ما اینک به ذکر آنها می‌پردازیم: ۱. مسلم از حمران، یکی از موالی عثمان، نقل کرده است: برای عثمان بن عفّان مقداری آب برای وضو آوردم و او وضو گرفت. آن گاه گفت: گروهی از مردم از رسول خدا (ص) احادیثی نقل می‌کنند که نمی‌دانم چیست. آگاه باشید من دیدم که رسول خدا (ص) مثل من وضو گرفت. سپس گفت: هرکس چنین وضو بگیرد، همه گناهان گذشته‌اش بخشوده می‌شود و نماز و راه رفتنش تا مسجد، نافله محسوب می‌شود. ۲. مسلم از ابی انس روایت کرده است: عثمان به آرامی وضو گرفت، آن گاه گفت: آیا نمی‌خواهید کیفیت وضوی رسول خدا (ص) را به شما نشان دهم؟ سپس هر بخش از اجزای وضو را سه بار انجام داد. قتیبه در روایتش افزوده است که سفیان گفت: ابو نضر از ابی انس نقل کرده است که در این هنگام نزد عثمان جمعی از اصحاب رسول خدا (ص) حضور داشتند. روایات دیگری در بیان کیفیت وضوی رسول خدا (ص) به نقل از عثمان وجود دارد که مسلم آنها را ذکر نکرده است، اما دیگران آورده‌اند. تمامی آنها اشاره دارند که اختلاف نظر در زمینه کیفیت وضوی پیامبر اکرم(ص) در دوره خلافت عثمان روی داده است. اما اینکه سبب اختلاف چه بوده است، در ادامه به بیان آن خواهیم پرداخت. قرآن، تنها مرجع و حافظ به هنگام اختلاف روایات است. قرآن بر دیگر کتب آسمانی، اشراف دارد و معیار حق و باطل آنهاست. آنچه در کتب آسمانی وجود دارد، چنانچه با قرآن مخالفت نداشته باشد، اخذ می‌شود؛ و گرنه باید آن را ردّ کرد. بنابراین وقتی جایگاه قرآن نسبت به دیگر کتب آسمانی چنین است، جایگاه آن نسبت به روایاتی که از پیامبر اکرم (ص) نقل شده نیز چنین است؛ یعنی قرآن بر آنها اشراف دارد و چنانچه روایتی (در صورت صحت سند) با آن مخالفت نداشته باشد، اخذ می‌شود؛ و گرنه پذیرفته نمی‌شود. البته معنای سخن این نیست که باید سنّت را از شریعت حذف و به قرآن اکتفا کرد؛ بلکه سنّت؛ یعنی روایاتی که از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است، چنانچه با سند قطعی مسلمانان (قرآن) در تضاد نباشد، پس از قرآن، دومین حجّت مسلمانان است. بنابراین اگر قرآن در زمینه مسح یا شستن، حکمی داشته باشد، اخباری که بر خلاف آن حکم باشند، چه ارزشی دارند؟ البته اگر امکان جمع بین قرآن و اخبار وجود داشته باشد، مثلاً «اخباری که در این باب وارد شده، مربوط به دوره‌ای خاص بوده، آن گاه قرآن آنها را نسخ کرده است» این کار را می‌کنیم. اما اگر امکان جمع وجود نداشته باشد، باید آن روایات را به کنار نهاد. فخر رازی می‌گوید: «پیامبر (ص) فرموده است: اگر حدیثی برای شما نقل شد، آن را بر کتاب خدا عرضه کنید، چنانچه با آن موافق بود، آن را قبول کنید؛ و گرنه آن را رد کنید».

سوره مائده، آخرین سوره نازل شده

به طور قطع مائده آخرین سوره‌ای است که بر پیامبر اکرم (ص) نازل شده است و در آن آیه منسوخی وجود ندارد. احمد بن حنبل در مسند، ابو عبید در فضائل، نحاس در ناسخ، نسائی، ابن منذر، حاکم و ابن مردویه در کتبشان و بیهقی در سنن خویش از جبیر بن نفیر نقل کرده‌اند: حج به جای آوردم، آن گاه بر عایشه واردشدم. به من گفت: ای جبیر، مائده می‌خوانی؟ گفتم: بله، گفت: مائده آخرین سوره‌ای است که نازل شده است. بنابراین آنچه را که در این سوره حلال یافتید، حلال است و آنچه را در آن حرام یافتید، حرام بدانید. ابو عبید از ضمرة بن حبیب و عطیة بن قیس نقل کرده است: رسول خدا(ص) فرمود: مائده از نظر نزول، آخرین سوره از سوره‌های قرآن است. پس حلال آن را حلال و حرام آن را حرام شمارید. فریابی و ابوعبید و عبد بن حمید و ابن منذر و ابوالشیخ از ابی‌میسره نقل کرده‌اند: در سوره مائده هجده فریضه است که در هیچ یک از سوره‌های قرآنی نیست و آیه منسوخی در آن وجود ندارد و یکی از آیات این سوره، آیه «و إذا قمتم إلی الصلاة فاغسِلوا.» است. ابو داود و نحاس در الناسخ از ابی میسره عمروبن شرحبیل نقل کرده‌اند: «از سوره مائده آیه‌ای نسخ شده است». عبدبن حمید می گوید: «به حسن گفتم: آیا از سوره مائده چیزی نسخ

شـده است؟ گفت: نه».۱۰ همه این روایـات نشان می‌دهـد که مائـده آخرین سوره‌ای است که نازل شـده، بنابراین چاره‌ای جز عمل طبق آیات آن وجود ندارد و هیچ آیه‌ای از آن نسخ نشده است. روایات بسیاری از امامان علیهم السلام وجود دارد که نشان می‌دهد مائـده آخرین سوره‌ای است که نازل شـده و آیه‌ای از آن نسخ نشده است. محمد بن مسعود عیاشـی سـمرقندی با سـند خود از امام علی (ع)نقـل کرده است: برخی آیـات قرآن بـا برخی آیات دیگر نسـخ می‌شود و اینکه کـدام آیه، آخرین آیه است، بایـد آن را از فرمایش رسول خدا (ص) به دست آورد. آخرین سوره‌ای که بر حضـرت نازل شد، سوره مائده است که قبل از خودش را نسخ کرد و چیزی آن را نسخ نکرد. شیخ طوسی با سند خود از امام صادق و امام باقر(ع)و آن دو از امیرالموءمنین علی(ع)نقل کرده‌اند که در طی حدیثی طولانی فرموده است: قرآن حکم مسح روی کفشها را نسخ کرده است. همانا سوره مائده [که در آن به مسح بر پاها امر شـده] دو مـاه قبـل از رحلت پیـامبر (ص) نـازل شـده است.» بـا توجه به مطـالب گذشـته، روایـات مخالف با قرآن را بایـد بر منسوخ بودنشان به واسطه قرآن، حمل کرد و یا باید آنها را به کنار نهاد.

ریشه اختلاف

اشاره

حـال که دانسـته شـد آغـاز اختلاـف در زمینه مسـح یا شسـتن پاها در دوره خلافت خلیفه سوم بوده است، اینک این پرسـش مطرح می‌شود که چه چیزی سـبب شـد حـدود بیست سـال پس از رحلت رسول اکرم (ص) در این زمینه اختلاف ایجاد شود؟ در پاسـخ به این پرسش احتمالاتی وجود دارد که آنها را ذکر می‌کنیم:

اختلاف قرائت

ممکن است تصوّر شود ریشه اختلاف در آن دوره، اختلاف قرائت بوده است؛ به این معنا که قرّاء در اِعراب کلمه «أرجلکم» در آیه «فامسـحوا بروءوسـکم و أرجلکـم» اختلاـف داشـتند. گروهی کلمـه «أرجلکم» را عطـف بر «بروءوسـکم» گرفتنـد و در نـتیجه آن را «ارجلِکم» به کسـر «لاـم» قرائت کردنـد که مطابق این قرائت، مسـح بر پاهـا واجب می‌شود. اما گروهی کلمه «أرجلکم» را عطف بر «وجوهکم» در جمله «فاغسـلوا وجوهکم و أیـدیکم» قلمـداد کردند و در نتیجه آن را «أرجُلَکم» به فتح «لام» قرائت کردند که مطابق این قرائت، شسـتن پاها واجب می‌شود. اما این احتمال قطعاً باطل است؛ زیرا اگر یک عرب اصـیل آیه مزبور را بـدون هر گونه پیش داوری بخواند، به جز عطف «أرجلکم» بر «بروءوسکم» به چیز دیگری راضی نخواهد شد؛ خواه کلمه «أرجلکم» را با جرّ بخواند یا با نصب، هرگز به فکرش نمی‌رسـد که این کلمه بر «وجوهکم» عطف شـده باشـد تـا در نتیجه، منشأ اختلاـف در مسح یا شسـتن پاها باشـد. بنابراین اگر کسـی خواهان تفسـیر آیه و فهم مـدلول آن باشـد، کافی است خودش را در عصـر نزول آیه قرار دهـد و در نظر بگیرد این کلام خـدا را از دهان رسول خـدا (ص) یا اصـحابش می‌شـنود. در این صورت، آنچه از آن می‌فهمد بین خود و خدایش حجّت خواهـد بود و قطعاً به احتمالات و وجوهی که پس از آن ظاهر می‌شود، اعتماد نخواهـد کرد. اگر این آیه را بر یک عرب که دور از فضـای مباحث فقهی و اختلافاتی که میان مسـلمانان در کیفیت وضو وجود دارد، عرضه کنیم و از او بخواهیم آنچه را از آیه می‌فهمـد برای ما بیان کنـد، به روشـنی و بدون اینکه فکر کند که آیا «أرجلکم» عطف بر «روءوسـکم»است یا بر «وجوهکم» خواهد گفت: وضو مشـتمل بر دو شسـتن و دو مسـح است. او درک می‌کند که آیه شـریفه از دو جمله تشـکیل شده و در هریک از آنها به حکمی تصـریح گردیده است: در جمله نخست، یعنی «فاغسلوا وجوهکم و أیدیکم إلی المرافق» ابتدا حکم شستن «وجوه» آمده، آن گـاه «ایـدی» بر آن عطـف شـده است. بنـابراین حکم «أیـدی» به دلیـل عطـف بر «وجوه»، حکم «وجوه» را دارد. در جمله دوم، یعنی

«وامسحوا بروءوسكم و أرجلكم إلى الكعبين» ابتدا حکم مسح «روءوس» مطرح شده، آن گاه «ارجل» بر آن عطف شده است. بنابراین حکم «ارجل» به دلیل عطف شدن بر «روءوس» حکم «روءوس» را دارد. واوِ عطف که میان «روءوسکم» و «أرجلکم» آمده، نشان دهنده این است که حکم پس از واو با حکم قبل از آن، یکی است و هیچ عرب اصیلی بین حکم «روءوس» و حکم «أرجل» تفاوت قائل نمی‌شود، بلکه آن را مخالف ظاهر آیه می‌داند.

تمسک به روایات منسوخ شستن پاها

از برخی روایات استفاده می‌شود که شستن پاها به هنگام وضو به جای مسح، سنّت بوده و پیامبر (ص) در بخشی از عمرشان به آن دستور داده‌اند. اما وقتی سوره مائده نازل شد که در آن آیه وضو و دستور مسح پاها به جای شستن آنها وجود دارد، سنّت قبلی نسخ شده و وظیفه این می‌شود که در وضو پس از شستن دستها، سر و پاها مسح شود. پس از گذشت زمانی، برخی که ناسخ و منسوخ را نمی‌شناخته‌اند، به سنّتی که نسخ شده عمل می‌کنند و همین موجب اختلاف بین مسلمانان می‌شود. غافل از اینکه پس از نزول قرآن، که حاوی سوره مائده، یعنی آخرین سوره‌ای که بر پیامبر(ص) نازل شد، وظیفه مسلمانان عمل به قرآن ناسخ است. ابن جریر از انس روایت می‌کند: «قرآن به مسح پاها به هنگام وضو حکم کرد، در حالی که سنّت، شستن [پاها] بود». منظور از سنّت، عمل پیامبر (ص) قبل از نزول آیه قرآن در این زمینه می‌باشد. بدیهی است که قرآن، حاکم و ناسخ سنّت است. ابن عباس می‌گوید: «مردم در وضو پای خود را می‌شویند در حالی که در قرآن چیزی را جز مسح پاها نمی‌یابم». بین روایاتی که حاکی از عمل پیامبر (ص) در شستن پاها و ظهور آیه در لزوم مسح است، می‌توانیم این گونه جمع کنیم و بگوییم شستن پاها قبل از نزول آیه وضو بوده است. نظیر این مطلب را در باره مسح بر کفشها (به هنگام سفر) هم مشاهده می‌کنیم؛ زیرا حاتم بن اسماعیل از جعفر بن محمد و وی از پدرش و او از علی (ع)روایت کرده است: «قرآن حکم مسح روی کفشها را نسخ کرده است». عکرمه از ابن عباس روایت کرده است: آیه وضو پس از مسئله مسح روی کفش نازل شده و معنای کلام این است که اگر چه از پیامبر (ص) در دوره‌ای دستور مسح روی کفش صادر شده بود، ولی قرآن خلاف آن را آورده و آن را نسخ کرده و فرموده است: «وامسحوا بروءوسکم و أرجلکم»؛ یعنی برپوست پا مسح کنید، نه بر کفش و جوراب.

ترویج شستن پا از جانب قدرت حاکم

حاکمان اصرار داشته‌اند که پاها به جای مسح، شسته شود و به خاطر کثیف بودن کف پاها مردم را بر این کار مجبور می‌کرده‌اند. از آنجا که بسیاری از مردم، پا برهنه بوده‌اند، آن را می‌پذیرفته‌اند. برخی از مطالبی که در متون آمده است این احتمال را تأیید می‌کند؛ از جمله: ـ ابن جریر از حمید روایت کرده است که گفت: موسی بن انس که ما نزد او بودیم، گفت: ای ابا حمزه! حجاج در اهواز برای ما که با او بودیم خطبه‌ای ایراد کرد و در طی آن از وضو یاد کرد. آن گاه گفت: «اغسلوا وجوهکم و ایدکم و امسحوا بروءوسکم و ارجلکم» و هیچ جای انسان کثیف‌تر از پاهایش نیست، پس زیر و رو و پاشنه آنها را بشویید! انس گفت: خدا راست گفت و حجاج دروغ گفت. خداوند فرموده است: سرها و پاها را مسح کنید، موسی بن انس گفت: چنین بود که هر گاه انس می‌خواست پاهایش را مسح کند، آنها را تر می‌کرد. ـ ازجمله مواردی که نشان می‌دهد دستگاههای تبلیغاتی رسمی هیئت حاکم، شستن پاها را تأیید کرده و کسانی را که به مسح معتقد بوده‌اند، موءاخذه می‌کرده‌اند، روایتی است که احمد بن حنبل با سند خویش از ابی مالك اشعری نقل کرده که روزی او به قومش می‌گوید: جمع شوید تا برای شما نمازی آن گونه که رسول خدا (ص) خوانده است، بخوانم، چون جمع شدند، گفت: آیا میان شما غریبه‌ای هست؟ گفتند نه مگر خواهر زاده‌ای از ما. گفت: خواهر زاده هر قومی، از آن گروه است. آن گاه درخواست کرد کاسه آبی بیاورند. وقتی آوردند، وضو گرفت؛ به این شکل که نخست

مضمضه و استنشاق کرد، آن گاه صورت و دستها را هر کدام سه بار شست و بر سر و روی دو پا مسح کرد و آن گاه نماز خواند. اینها احتمالاتی بود که می‌توان با آنها شستن پا به جای مسح را توجیه کرد؛ با آنکه قرآن بر مسح دلالت دارد. از میان این سه احتمال، احتمال دوم و پس از آن، احتمال سوم به واقع نزدیک‌تر است.

عامل نحوی در کلمه «أرجلکم»

آیه وضو تنها دلیل محکمی است که بر وجوب وضو و کیفیت آن دلالت دارد. این آیه، به روشنی بیان می کند که وظیفه نمازگزار قبل از نماز چیست. مقتضای حال این است که این آیه از نشانه‌های آشکار و دلالت محکمی برخوردار بوده و هیچ گونه اجمال و ابهامی نداشته باشد. خداوند سبحان در این آیه می‌فرماید: «یا ایها الذین آمنوا إذا قمتم إلی الصلاهْ، فاغسلوا وجوهکم و أیدیکم إلی المرافق، وامسحوا بروءوسکم و أرجلکم إلی الکعبین». اینکه آیا در وضو باید پاها را شست یا آنها را مسح کرد، به تشخیص عاملی که در کلمه «أرجلکم» عمل کرده است، بستگی دارد. توضیح این که در آیه مبارك دو عامل و دو فعل وجود دارد که در ابتدا به نظر می‌رسد هر یک بتواند عامل نحوی کلمه «أرجلکم» باشد. اما بحث در این است که ذوق عربی کدام یک را عامل این کلمه می‌داند؟ آن دو عامل: «فاغسلوا» و «وامسحوا» است. اگر بگوییم عامل نحویِ «أرجلکم» «فاغسلوا» است، شستن پاها واجب می‌شود، اما اگر بگوییم عامل، «امسحوا» است، مسح پاها واجب می‌شود. بنابراین ملاك وجوب مسح یا غسل، در گرو تعیین عامل کلمه «أرجلکم» است. بدون شک با قطع نظر از هر گونه پیش داوری و عمل متداول بین مسلمانان، دقت در آیه شریفه، عامل دوم را اثبات می کند؛ یعنی «فامسحوا» عامل «أرجلکم» است، نه «فاغسلوا» که دورتر است. به عبارت دیگر، «أرجلکم» عطف بر کلمه نزدیک‌تر، یعنی «روءوسکم» است، نه عطف بر کلمه دورتر که «وجوهکم» باشد. این مطلب را با مثالی توضیح می‌دهیم: اگر بشنویم که کسی می گوید: «اُحبُّ زیداً و عمرواً و مررتُ بخالدٍ و بکر» و اِعراب نصب یا جرِّ بَکْر را ظاهر نکند، در این صورت می گوییم بکر بر خالد عطف است و عامل نحوی آن، فعل دوم یعنی «مررتُ» است و عطف بر «عمرو» نیست تا عامل نحوی آن فعل نخست یعنی «أُحبُّ» باشد. علمای ادبیات عرب گفته‌اند اصل این است که کلمه بر کلمه‌ای که نزدیک تر است عطف شود و عدول از این اصل نیازمند وجود قرینه‌ای در کلام است؛ و گرنه موجب می‌شود مراد واقعی متکلّم فهمیده نشود؛ مثلاً وقتی رئیس به خادم خود می گوید: «اکرم زیداً و عمرواً و أضرِب بکراً و خالداً» خادم بین این دو جمله تفاوت می گذارد و می‌فهمد عمرواً بر زیداً و خالداً بر بکراً عطف است و احتمال دیگری به خاطرش خطور نمی کند. فخر رازی در این زمینه می گوید: می‌تواند عامل نصب در کلمه «أرجلکم»، جمله «وامسحوا» باشد و می‌تواند فعل «فاغسلوا» باشد. اما هر گاه در باره یک معمول، دو عامل وجود داشته باشد، اِعمال عامل نزدیک تر اولویت دارد. بنابراین واجب است عامل نصب در کلمه «أرجلکم»، جمله «وامسحوا» باشد. با توجه به این توضیحات، کلمه «أرجلکم» منصوب بوده، در نتیجه مسح پاها واجب است. حال که چنین است و خروج از قواعد ادبی در مثالهای عرفی جایز نیست، پس در باره کلام خداوند رعایت این قاعده سزاوارتر است. بنابراین اگر آیه وضو به یک عرب اصیل که خود را از تعصّبات مذهبی رها کرده باشد، عرضه شده، از او در باره دلالت آیه سوءال شود، پاسخ خواهد داد: اعضایی وجود دارد که باید آنها را به هنگام وضو شست که صورت و دستهاست؛ اعضایی هم وجود دارد که باید آنها را مسح کرد که سر و پاهاست. او براساس قواعد ادبیات عرب، تردیدی به خود راه نمی‌دهد که عامل نحوی در «روءوسکم» و «أرجلکم» یک چیز است؛ یعنی «فامسحوا» و هرگز به ذهنش خطور نمی کند که بین «روءوسکم» و «أرجلکم» از این جهت تفاوتی قائل شود؛ به این صورت که عامل «روءوسکم» جمله «فامسحوا» باشد و عامل «أرجلکم» جمله «فاغسلوا». هر گاه دلالت آیه بر مسح یا شستن پاها روشن باشد، به چیز دیگری نیاز نداریم. روایاتی که موافق دلالت آیه است بر مضمون آن تأکید می کند و روایاتی که مخالف آن است، باید به نحوی توجیه شود و بهترین راه این است که بگوییم به واسطه آیه فوق نسخ شده است.

دو گونه قرائت و دلالت آیه بر مسح پاها

از نظر ما اختلاف قُرّاء در کلمه «أرجلکم» که گروهی آن را با نصب خوانده‌اند و گروهی دیگر با جرّ، در دلالت آیه بر وجوب مسح تأثیری نمی‌گذارد. توضیح اینکه نافع و ابن عامر و عاصم (البته بنا بر روایت حفص از او) «أرجلکم» را به نصب قرائت کرده‌اند و این، قرائت معروفی است که قرآنهای متداول مطابق آن است. ابن کثیر، حمزه، ابو عمرو و عاصم (البته به روایت ابی بکر از او) آن کلمه را به جرّ قرائت کرده‌اند. به اعتقاد ما هر دو قرائت یاد شده، بدون اینکه تردیدی وجود داشته باشد، بر قول به وجوب مسح، منطبق است؛ زیرا قرائت جرّ قوی‌ترین شاهد است بر اینکه کلمه «أرجلکم» بر کلمه «بروءوسکم» عطف شده است، زیرا دلیلی برای قرائت جرّ جز اینکه به کلمه «بروءوسکم» عطف شده باشد، وجود ندارد. در این صورت بدون شک، پاها را باید مسح کرد. دلیل قرائت نصب این است که این کلمه بر محل «بروءوسکم» که به دلیل مفعول بودن، منصوب است، عطف شده است. عطف بر محلّ یک کلمه، در زبان عربی متداول است و مواردی از این قبیل در قرآن کریم وجود دارد. اما خداوند در قرآن، فرموده است: «ان اللّه بریء من المشرکین و رسولُه» که قرائت کلمه «رسولُه» به ضمّ، قرائتی معروف و متداول است و دلیلی برای رفع آن جز اینکه عطف بر محل اسم إنّ، یعنی لفظ جلاله در عبارت «إنّ اللّه» باشد، وجود ندارد؛ زیرا «اللّه» مبتداست. اما در کتب عربی عطف بر محلّ، در موارد زیادی آمده است؛ به طوری که ابن هشام برای این مسئله باب خاصی تنظیم کرده و شرایط آن را بیان نموده است. در اشعار عربی نیز نمونه عطف بر محل، بسیار است؛ برای مثال شاعر گفته است: معاوی انّنا بشر فاسجح فلسنا بالجبال ولاَ الحدیدا در این شعر کلمه منصوب «الحدیدا» بر محل «الجبال» عطف شده است؛ زیرا «بالجبال» خبر «لیس» است. از آنچه گذشت این نتیجه به دست می‌آید که اختلاف قرائت در کلمه «أرجلکم» تأثیری در تعیّن وجوب مسح ندارد. این دو قرائت را بنابر قولی که شستن پاها را واجب می‌داند، بررسی خواهیم کرد. از طرف دیگر گروهی از علمای نامدار اهل سنّت تصریح کرده‌اند که آیه فوق بر وجوب مسح دلالت دارد. اینان گفته‌اند کلمه «أرجلکم» بر عامل نزدیک تر عطف شده است، نه بر عامل دورتر؛ یعنی عاملی که در کلمه «أرجلکم» اثر کرده، «فامسحوا» است، نه غیر آن. اینک سخنان برخی از آنها را ذکر می‌کنیم: ۱. ابن حزم گفته است: اما دیدگاه ما درباره پاها این است که قرآن مسح را واجب کرده است. خداوند فرموده است: «و امسحوا بروءوسکم و أرجلکم». کلمه «أرجلکم»را چه مجرور بخوانیم و چه مفتوح، در هر صورت بر «روءوس» عطف شده است؛ یعنی اگر مجرور بخوانیم، بر لفظ «روءوس» عطف شده و اگرمنصوب بخوانیم، بر محلّ «روءوس» عطف شده است و غیر این جایز نیست. ۲. فخر رازی گفته است: مقتضای مجرور خواندن کلمه «أرجلکم» این است که بر «روءوس» عطف شده باشد. در این صورت، پاها را باید همچون سر، مسح کرد. اما در صورت قرائت نصب، علما گفته‌اند که مسح واجب است؛ زیرا کلمه «بروءوسکم» در جمله «وامسحوا بروءوسکم» در محل نصب است، اما ظاهراً به وسیله «باء» مجرور شده است. بنابراین اگر «أرجلکم» بر «روءوسکم» عطف شده باشد، می‌توان آن را بنابر عطف بودن بر محلّ «روءوسکم» منصوب خواند و می‌توان آن را بنابر عطف بودن بر ظاهر «روءوسکم» مجرور خواند. این کلام، نظر مشهور نحویان است. ۳. شیخ سندی حنفی پس از بیان اعتقاد جزمی خود بر اینکه ظاهر قرآن [وجوب] مسح پاهاست، می‌گوید: ظاهر قرآن مسح را می‌رساند؛ زیرا ظاهر آن قرائت جرّ است و قرائت نصب در صورتی است که بر محل عطف کنیم. به نظر می‌رسد همین مقدار از نقل آرای صاحب نظران اهل سنّت، در بیان این حقیقت که هر دو قرائت، بدون هیچ گونه تردیدی تنها بر مسح منطبق است و آن را تأیید می‌کند، کافی باشد. شستن پاها با توجه به قرائت نصب و جرّ گذشت که اختلاف قرائت در کلمه «أرجلکم»، در اعتقاد به مسح پاها تأثیری ندارد. به عبارت دیگر، نصب کلمه «أرجلکم» و هم جرّ آن، عقیده وجوب مسح را تأیید می‌کند. عامل کلمه «أرجلکم» جمله «فامسحوا» است و کلمه «أرجلکم» بر لفظ یا محلّ «بروءوسکم» عطف شده است. اما سخن در امکان انطباق اعتقاد به شستن پاها بر این دو قرائت معروف و میزان هماهنگی آن با قواعد عربی است. طی این بحث، روشن خواهیم

ساخت که اسناد شستن پاها به آیه، نقض آشکار قواعد عربی است.

شستن پاها با توجه به قرائت نصب

اگر قائل شویم که آیه وضو بر شستن پاها دلالت دارد، به ناچار باید عامل نصب کلمه «أرجلکم» جمله «فاغسلوا» باشد و کلمه «أرجلکم» بر «وجوهکم» عطف شده باشد. لازمه این کلام آن است که بین معطوف، یعنی «أرجلکم» و معطوفٌ علیه، یعنی «وجوهکم» جمله‌ای که به این دو کلمه ربطی ندارد، یعنی «و امسحوا بروءوسکم»، فاصله شده باشد؛ در حالی که نباید حتی یک کلمه بی ربط بین «معطوف» و «معطوفٌ علیه» فاصله اندازد، چه رسد به یک جمله بی ربط. در کلام عرب فصیح شنیده نشده که کسی بگوید: «ضربت زیداً و مررت ببکرٍ و عمرواً» که کلمه «عمرواً» بر «زیداً» عطف شده باشد. ابن حزم گفته است: عطف کلمه «أرجلکم» بر کلمه «وجوهکم» جایز نیست؛ زیرا درست نیست که بین «معطوف» و «معطوفٌ علیه» یک جمله استینافی قرار گیرد. ابوحیان گفته است: صحت این اعتقاد که قرائت نصب در «أرجلکم» به دلیل عطف بودن آن بر «وجوهکم» است، بعید می‌نماید؛ زیرا در این صورت بین دو کلمه که به هم عطف شده‌اند، جمله‌ای انشایی (یعنی وامسحوا بروءوسکم) فاصله می‌افتد. شیخ حلبی در تفسیر آیه وضو گفته است: نصب کلمه «أرجلکم» بنابر عطف شدن آن بر محلّ است و جرّ آن بنابر عطف شدن آن بر لفظ و نصب آن بنابر عطف شدن بر کلمه «وجوهکم» جایز نیست؛ زیرا در این صورت بین «معطوف» و «معطوفٌ علیه» جمله‌ای بیگانه که «وامسحوا بروءوسکم» باشد، فاصله می‌افتد؛ در حالی که اصل این است که بین آن دو حتی یک کلمه فاصله نیندازد، چه رسد به یک جمله. و در کلمات عرب فصیح شنیده نشده کسی بگوید: «ضربت زیداً و مررت ببکر و عمرواً» که عمرواً بر زیداً عطف شده باشد. شیخ سندی گفته است: توجیه قرائت نصب کلمه «أرجلکم» به عطف بودن آن بر محل کلمه «روءوسکم» به صواب نزدیک تر است؛ زیرا عطف به محل، شایع است. همچنین در این توجیه مشکل فاصله افتادن بین معطوف و معطوفٌ علیه با یک جمله بیگانه وجود ندارد. بنابراین ظهور قرآن در مسح است. سخنان دیگری هم از ادیبان و مفسّران وجود دارد که تصریح می کند قرائت نصب و برداشت وجوب شستن پاها از آیه، متوقف بر این است که مرتکب نقض یک قاعده نحوی شویم و میان معطوف و معطوفٌ علیه با یک جمله بیگانه فاصله بیندازیم.

شستن پاها با توجه به قرائت جر

قائلان به وجوب شستن پاها در وضو، قرائت نصب را به گونه‌ای توجیه کرده‌اند که ضعف و ناهماهنگی آن با قواعد عربی آشکار است. آنان وقتی متوجه شدند قرائت جرّ بر مسح دلالت دارد، نه بر شستن، در توجیه و تطبیق قرائت جرّ با اعتقادشان به وجوب شستن، در ماندند. از این رو، کوشیدند تا توجیهی برای قول به شستن پاها با توجه به قرائت جرّ بیابند، اما توجیهی نیافتند جز «اعراب جرّ به سبب مجاورت». کلمه «أرجلکم» به سبب اینکه به کلمه «وجوهکم» عطف شده، منصوب است، اما چون در جوار کلمه‌ای مجرور، یعنی «بروءوسکم» قرار گرفته، اعراب جرّ را از آن کسب می کند، که از آن به «جرّ به سبب مجاورت» تعبیر می‌شود و به این معناست که کلمه‌ای اِعراب طبیعی خود را از دست بدهد و اِعراب کلمه مجاور را بگیرد. می گویند در مثل آمده است: «حُجْرُ ضَبٍّ خَرِبٍ» [سوراخ سوسمار خراب است]، کلمه «خَرِبٍ» چون خبر «حُجر» است باید مرفوع باشد، اما چون در کنار کلمه مجرور «ضَبٍّ» قرار گرفته، از آن کسب جرّ کرده و مجرور شده است. از آنجا که «جرّ به سبب مجاورت» در کلمات فصیح عرب وجود ندارد و بر فرض وجود آن، دارای شرایطی است که در مورد بحث، آن شرایط، موجود نیست، فصل بعدی را به بیان این موضوع اختصاص می‌دهیم. صحّت و شروط «جرّ به سبب مجاورت» از آنجا که قائلان به لزوم شستن پاها در وضو، قرائت جرّ کلمه «أرجلکم» را با همجواری آن با کلمه «بروءوسکم» توجیه می کنند، مناسب است در اینجا سخنان ادبای نامدار را نقل کنیم تا میزان صحّت اعراب

جرّ به سبب همجواری و بر فرض صحت آن، شرایط انجام آن معلوم شود. ۱. زجاج گفته است: ممکن است گفته شود کلمه «أرجلکم» به دلیل همجواری با کلمه‌ای مجرور، مجرور شده است؛ مانند کلام کسی که بگوید: «حُجر ضبٍّ خربٍ» که کلمه «خَربٍ» خبر «حجر» است و قاعدتاً باید مرفوع باشد، ولی به واسطه همجواری با «ضبٍّ» مجرور شده است. اما این دیدگاه صحیح نیست؛ زیرا اهل زبان عربی اتفاق نظر دارند که اعراب یک کلمه به سبب همجواری با کلمه دیگر، شاذّ و نادر است. بنابراین حمل آیه قرآن بر چنین اعراب نادری، در غیر صورت ضرورت، جایز نیست. ۲. علاء الدین بغدادی در تفسیرش موسوم به الخازن می‌گوید: برخی کسره لام را در «أرجلکم» به دلیل مجاورت با لفظ قبلی دانسته و حکم لفظ قبلی را به این لفظ تسرّی نداده‌اند. اینان برای این سخن به قول عرب استناد کرده که می‌گویند: «حُجر ضبٍّ خربٍ» و گفته‌اند کلمه «خرب» صفت «حُجر» است، نه صفت «ضبّ» و اعراب جرّ آن به سبب مجاورت با کلمه «ضبٍّ» است. این سخن به دو دلیل صحیح نیست: أ) موارد اعراب جرّ به سبب مجاورت را یا باید به ضرورت شعری حمل کرد و یا باید اِعمال آن را در مواردی که احتمال اشتباه نمی‌رود، مجاز دانست. در مثال مذکور، معلوم است که کلمه «خرب» صفت «ضبٍّ» نیست، بلکه صفت «حُجر» است. ب) اِعراب جرّ به سبب مجاورت، در صورتی است که واو عطف میان دو کلمه نباشد. اما در صورت وجود واو عطف، عرب آن را اعمال نمی‌کند. ۳. سیرافی و ابن جنّی، اعراب جرّ به سبب مجاورت را انکار کرده‌اند و اعراب جرّ در کلمه «خرب» را چنین تأویل کرده‌اند که این کلمه، صفت «ضبّ» است. برای آگاهی از جزئیات دیدگاه این دو ادیب، به کتاب مغنی اللبیب مراجعه شود. ۴. ابن هشام گفته است: اعراب جرّ به سبب مجاورت، در عطف نسق جاری نمی‌شود؛ زیرا حرف عطف، مجاورت دو کلمه را از بین می‌برد. از سخنانی که به طور مختصر نقل کردیم، نتیجه می‌گیریم: اوّلاً، اعراب جرّ به سبب مجاورت، در کلام فصیح استعمال نشده است. ثانیاً، اعراب جرّ به سبب مجاورت در صورت استعمال در کلام فصیح، یا به جهت ضرورت شعر است و یا به این جهت است که طبع انسان، مشابهت را بین دو لفظی که کنار هم هستند، می‌طلبد اما هیچ یک از این دو جهت در این آیه وضو وجود ندارد؛ یعنی نه ضرورت شعری وجود دارد و نه طبع انسان قبول می‌کند کلمه «أرجلکم» اعراب اصلی خود را از دست بدهد و اعراب جرّ بگیرد. ثالثاً، جرّ به سبب مجاورت، در صورتی جایز است که احتمال اشتباه وجود نداشته باشد. همان طور که در مثال معروف بود؛ زیرا کلمه «خرب» حتی اگر مجرور باشد، صفت «حجر» است، نه صفت «ضبّ» اما در آیه چنین نیست؛ زیرا قرائت جرّ موجب اشتباه می‌شود؛ به این معنا که اگر در واقع شستن پاها لازم باشد، اعراب جرِّ کلمه «أرجلکم» به سبب مجاورت با کلمه «روءسکم» این توهم را در انسان ایجاد می‌کند که کلمه «أرجلکم» بر «روءسکم» عطف شده و حکم پاها همچون سر، مسح است، نه شستن؛ زیرا مخاطب متوجه نمی‌شود جرّ کلمه «أرجلکم» به سبب مجاورت است، نه به سبب عطف بر «روءسکم». بنابراین دلیلی ندارد که این نوع از جرّ را که ظاهر آن با مراد گوینده در تضاد است، اِعمال کنیم. رابعاً، اعراب جرّ به سبب مجاورت، تنها در وصف و بدل و امثال این دو ثابت شده است، نه در معطوف. از بحث مفصّل گذشته آشکار شد که قول به لزوم مسح، به راحتی و بدون هیچ گونه تأویل، با هر دو قرائت، انطباق دارد، اما قول به لزوم شستن چنین نیست؛ زیرا این قول نه با قرائت نصب سازگار است و نه با قرائت جرّ.

اجتهاد در مقابل نص

اشاره

آفت فقه این است که فقیه در مقابل نص، به امور اعتباری و ادله استحسانی تمسّك کند؛ زیرا این امور با مذهبی که تعبّد به نص را لازم می‌دانند، در تضاد است. بنابراین مسلمان به نصّ (با هر دلالتی که دارد) متعبّد است و هیچ گاه رأی خویش را بر کتاب خدا و سنّت صحیح رسول خدا(ص) مقدّم نمی‌شمارد و این نشانه تسلیم در برابر خدا و رسول و کتاب و سنّت است. خداوند فرموده است:

«یا ایها الذین آمنوا لاتقدّموا بین یَدی اللّه و رسوله و اتقوا اللّه إنّ اللّه سمیع‌ء علیم»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بر خدا و رسولش پیشی نگیرید و تقوای الهی پیشه کنید که خداوند، شنوا و داناست. معنای آیه این است که با تحمیل دیدگاهتان بر رسول و امت اسلامی، بر خدا و رسولش پیشی نگیرید. بدیهی است که مقدّم داشتن ادله استحسانی بر نص، پیشی گرفتن بر خدا و رسول اوست و چه خوب گفته است امام شافعی: «من استحسن فقد شرّع»؛ یعنی کسی که از استحسان استفاده کند، تشریع کرده است. بسیاری از بزرگان اهل سنّت آگاهند که ظاهر آیه وضو یا صریح آن، بر مسح پاها دلالت دارد و به این مطلب با وجدان، زبان و قلم خویش اعتراف کرده‌اند، اما تعبّد به مذهب پیشوایان چهارگانه و دیگران مانع شده به مضمون آیه عمل کنند و به جای آنکه از قرآن پیروی نمایند، به روش موروثی خود عمل کرده‌اند. چنانچه از اوان کودکی بر این اندیشه پرورش نیافته بودند، اجتهادات خود را بر کتاب عزیز خداوند که بر مسح دلالت دارد، مقدّم نمی‌داشتند و خود را از بند تقلید آزاد می‌کردند. اینک به نمونه هایی از این اجتهادها که عقل و وجدان آزاد، آنها را بر نمی‌تابد، اشاره می‌کنیم:

شستن، شامل مسح است

جصاص پنداشته به دلیل اینکه آیه وضو مجمل است، باید به احتیاط عمل کرد و احتیاط به شستن پاهاست که شامل مسح هم می‌شود؛ بر خلاف مسح که شامل شستن نمی‌شود. وی با ادّعای اتّفاق همه مسلمانان بر این که اگر کسی پاها را بشوید، واجبش را ادا کرده، از آیه وضو رفع ابهام کرده است. اما این دیدگاه مردود است؛ زیرا اوّلاً، ایشان چگونه ادعا می‌کند که آیه اجمال دارد، در حالی که از دلالتی آشکار برخوردار است؟ آیه در صدد بیان وظیفه عموم نمازگزاران به هنگام اقامه نماز است و در این گونه موارد باید مراد واضح باشد و غیر از یک معنا، معنای دیگری محتمل نباشد. به نظر می‌رسد فرار از ظاهر آیه که نشان می‌دهد باید پاها را مسح کرد، نه شست و شو داد، وی را وادار کرده که به اجمال آیه قائل شود. ثانیاً، دیدگاه وی که شستن پاها شامل مسح هم می‌شود، بر خلاف مسح که شامل شستن نمی‌شود، صحیح نیست؛ زیرا مراد از شستن در این بحث، ریختن آب بر عضوی است که باید شسته شود؛ همچنان که مراد از مسح در این مورد، کشیدن دست تر بر عضوی است که باید مسح شود. با این حساب، شستن و مسح کردن، دو فریضه مختلف بوده که هریک غیر از دیگری است. بنابراین نه شستن، جای مسح را می‌گیرد و نه مسح، جای شستن را. ثالثاً، «ادّعای مسلمانان اتفاق دارند اگر کسی پایش را بشوید، واجبش را انجام داده و از آیه رفع ابهام می‌شود» یک نوع مصادره است؛ زیرا چگونه ادّعای اتّفاق می‌کند، در حالی که بین صحابه و تابعین کسانی که به مسح قائل هستند ـ و نام همه آنها خواهد آمد ـ تعدادشان از قائلان به لزوم شستن پاها کمتر نیست؟ امامیه که یک چهارم مسلمانان را تشکیل می‌دهند، قائلند شستن پاها باطل است و باید آنها را مسح کرد؛ پس اتفاق همه مسلمانان بر شستن چگونه ممکن است؟

نسخ قرآن به واسطه سنت پیامبر

گروهی معتقدند که دلالت آیه وضو بر مسح، روشن است و قول به عطف «أرجلکم» بر «وجوهکم» باطل است. اینان می‌گویند: البته نمی‌شود بین معطوف و معطوف‌ء علیه، خبری که از معطوف خبر ندهد، واسطه شود؛ زیرا این کار، گمراه کردن مخاطب و به اشتباه انداختن اوست، نه بیان حکم شرعی برای او. هرگز نباید گفت: «ضربتُ محمداً و زیداً و مررت بخالد و عمرواً» و مراد این باشد که عمرو را نیز زده‌ای. اما چون در سنّت پیامبر (ص) شستن پاها آمد، می‌توان گفت که مسح پاها منسوخ شد. این نظریه، مردود است؛ زیرا اوّلاً، نسخ آیات قرآن جز با سنّت قطعی، صحیح نیست؛ چرا که قرآن دلیل قطعی است و نسخ دلیل قطعی جز با دلیلی قطعی امکان پذیر نیست. اما در مورد بحث ما، سنّتی که بر لزوم شستن دلالت دارد با سنّتی که بر لزوم مسح دلالت دارد، متعارض است. در این صورت، چگونه می‌توان یکی از این دو را بدون مرجّح بر قرآن کریم مقدّم داشت؟ ما روایات بسیاری را که

نشان می‌دهد پیامبر(ص) به جای شستن پاها، آنها را مسح می‌کرده‌اند، خواهیم آورد. ثانیاً، امت اسلامی اتّفاق نظر دارند که مائده آخرین سوره‌ای است که بر پیامبر (ص) نازل شد و هیچ آیه‌ای از آن نسخ نشده است. پیش تر آرای صحابه و روایاتی را که بر این مطلب دلالت داشت، آوردیم. ثالثاً، ابن حزم باید آیه وضو را دلیلی بر منسوخ بودن سنّت قلمداد می‌کرد. بر فرض اگر چنین باشد که پیامبر(ص) در برهه‌ای از زمان به هنگام وضو پس از مسح سر، پاها را می‌شسته است، آیه وضو این سنّت را نسخ کرده است، نه این که آیه با این سنّت نسخ شده باشد.

توجه دادن به وجوب میانه روی در ریختن آب

زمخشری آگاه بوده است که مطابق قرائت جرّ، ملزم به مسح پاها هستیم، نه به شستن آنها؛ از این رو درصدد برآمده تا مانع این دلالت شود و ثابت کند که اگرچه کلمه «أرجلكم» بر کلمه «روءوسكم» عطف شده است اما با این حال آیه بر لزوم مسح دلالت ندارد. او گفته است: گروهی کلمه «أرجلكم» را به نصب خوانده‌اند که مطابق این قرائت باید پاها را شست. اگر کسی بگوید: قرائت جرّ و دخول پاها در حکم مسح را چگونه توجیه می‌کنید؟ در پاسخ می‌گوییم: میان اعضای سه گانه‌ای که باید در وضو شسته شود، پاها با ریختن آب روی آنها شسته می‌شود؛ در نتیجه در شستن پاها امکان اسراف وجود دارد و اسراف نکوهیده و منهی است. از این رو کلمه «أرجلكم» بر کلمه «روءوسكم» عطف شده، اما نه برای اینکه باید پاها هم مسح شود، بلکه برای اینکه بفهماند واجب است در ریختن آب روی پاها میانه روی شود. اما این دیدگاه مردود است؛ زیرا اوّلاً، دلیلی که زمخشری ذکر کرده، در صورتی صحیح است که همه موءمنانِ مخاطب آیه، متوجه آن نکته باشند. اما موءمنان کجا و نکته‌ای که زمخشری برای توجیه نظرش آورده است، کجا؟ به عبارت دیگر، نکته‌ای که زمخشری ذکر کرده، در جایی صحیح است که احتمال اشتباه وجود نداشته باشد، نه در مثل مورد بحث که احتمال آن وجود دارد، در نتیجه، ممکن است ظاهر آیه غافل از نکته بدیعی که جناب زمخشری دریافت کرده است، بر وجوب مسح حمل شود! ثانیاً، در شستن دستان مثل شستن پاها احتمال اسراف وجود دارد؛ پس چرا در باره ریختن آب بر دستان چنین هشداری در آیه وجود ندارد؟ سخن زمخشری در واقع توجیهی است برای مذهبی که وی در آن رشد و نمو کرده است. اگر آن مذهب نبود، هرگز چنین دلیلی به ذهنش خطور نمی‌کرد.

آسان بودن شستن پاها بر خلاف موی سر

ابن قدامه چون دریافته که مقتضای عطف «أرجلكم» بر «روءوسكم»، چه به نصب قرائت شود و چه به جرّ، مسح پاهاست، در مقابل این دلیل قاطع به فلسفه سازی و اجتهاد در مقابل نص پرداخته و گفته است: بین سر و پا تفاوتهایی وجود دارد که نمی‌توان آنها را به یک حکم محکوم کرد، از جمله این که: أ) در سر، مو مسح می‌شود و شستن مو مشکل است، در حالی که پاها چنین نیست و به همین دلیل پاها به اعضایی که شسته می‌شود [یعنی صورت و دستها] شبیه‌تر است. ب) پاها در آیه به حدّ کعبین محدود شده، از این رو به دستها که به مرفق محدود شده، شبیه‌تر است. ج) پاها به دلیل این که وسیله راه رفتن روی زمین است، در معرض آلودگی است برخلاف سر. این دیدگاه نیز مردود است؛ زیرا این دیدگاه اجتهاد در مقابل نصّ و فلسفه سازی برای احکام است. پاسخ وجه اوّل این است که اگر قرار باشد جزئی از مو شسته شود، چه مشقّتی وجود خواهد داشت؟ وقتی در مسح، جزئی از مو مسح می‌شود، در شستن هم باید چنین باشد. اما پاسخ وجه دوم: تمسّک به تشابهات خیلی ضعیف است؛ زیرا چه بسا دو شیء متشابه وجود داشته باشد که دارای احکام مختلف باشد. وجه سوم از این هم ضعیف‌تر است؛ زیرا این که پاها در معرض آلودگی است، موجب نمی‌شود در وضو شسته شود؛ چرا که قائلان به لزوم مسح، برآنند که پاها باید قبل از مسح، از آلودگی پاک باشد. به جرأت می‌توان گفت که این توجیهات و توجیه زمخشری، بازی با آیه برای تأیید مذهب خود است. شایسته است فقیه آگاه به آیه تمسّک

کند؛ چه موافق نظر فقهی او باشد یا نباشد. نویسنده تفسیر المنار در حق کسانی که فتاوای پیشوایان خویش را بر قرآن و سنّت مقدّم می‌دارند، سخن با ارزشی گفته است: «از نظر آنان باید عمل انسان مطابق کتابهای ایشان باشد، نه مطابق کتاب خدا و سنّت رسول او».

پیروی از پیشینیان در شستن

ابن تیمیه چون دریافته که قرائت جرّ «أرجلکم» مستلزم عطف آن بر «روءوسکم» در نتیجه، لزوم مسح پاهاست، نه شستن آنها، به تأویل نص پناه برده و گفته است: اگر «أرجلکم» را به اعراب جرّ قرائت کنیم، بدان معنا نیست که پاها را باید مسح کرد؛ چنان که برخی تصوّر کرده‌اند؛ به چند دلیل، از جمله: پیشینیان که چنین قرائت کرده‌اند، خود گفته‌اند: حکم مسئله، به شستن پاها تغییر یافته است. این قول هم باطل است؛ زیرا اگر آنچه ابن تیمیه گفته، درست باشد، لازمه‌اش این است که پیشینیان قرآن را رها کرده، به چیزی که موافق قرآن نیست، تمسّک کرده باشند. اگر کسی بگوید بازگشت آنها از مسح به شستن، به سبب نسخ آیه وضوست، در پاسخ می گوییم: چنان که گذشت، قرآن با خبر واحد نسخ نمی‌شود و اگر قبول کنیم قرآن با خبر واحد نسخ می‌شود، در پاسخ می گوییم که چیزی از سوره مائده نسخ نشده است. شگفت این که ابن تیمیه آن جا که دلیل هفتم را بیان می کند، سخن خود را نقض کرده، می گوید: در تیمّم که در وقت ضرورت به عنوان بدل وضو وضع شده است، بخشی از اعضای وضو حذف و بخشی دیگر تخفیف داده شده است؛ زیرا آنچه باید در وضو مسح شود، در تیمّم حذف شده و آنچه باید در وضو شسته شود، در تیمّم باید مسح شود. در صورتی که می‌دانیم حکم پاها در تیمّم حذف شده است، اگر اعضایی که در وضو باید مسح شود، در تیمّم حذف شده باشد؛ لازمه سخن آن است که حکم پاها مسح باشد تا حذف آن در تیمّم صحیح باشد؛ زیرا اگر حکم پاها شستن بود، نبایستی در تیمّم حذف می‌شد، بلکه بایستی مثل صورت و دستان، مسح می‌شد.

تعیین حد، نشانه شستن

شیخ اسماعیل حقّی بروسوی، نظریه شستن پاها را تأیید کرده و استدلال نموده که مسح در هیچ جا به حد و مرزی محدود نشده و فقط مواردی که باید شسته شود، دارای حدودی معین است. مراد این مفسّر آن است که در آیه وضو پاها به «کعبین» یعنی برآمدگی آنها محدود شده است، پس حکم پاها به دستها که به «مرافق»، یعنی آرنجها مرزبندی شده، بیشتر شبیه است، در نتیجه، حکم پاها همچون حکم دستها، به دلیل دارا بودن حدّ و مرز معیّن، شستن است. این سخن هم مردود است؛ زیرا در هر دو موردی که در وضو باید شسته و مسح شود، هم با حدّ و مرز آمده و هم بدون حّد و مرز. توضیح اینکه: مطابق آیه وضو، صورت باید شسته شود، ولی برای آن حدّی مشخص نشده است، اما دستان که باید شسته شود، به «مرافق» یعنی آرنجها محدود شده است. از اینجا می‌فهمیم که شستن، گاهی با تعیین حد است و گاهی بدون تعیین حد. بنابراین نه تعیین حد، علامت وجوب شستن است و نه عدم تعیین حد، نشانه وجوب مسح. در مورد مسح هم چنین است؛ یعنی پاها (مطابق اعتقاد ما) باید مسح شود و محدود به برآمدگی پا شده است، اما برای سر که باید مسح شود، حدّ و مرزی معیّن نشده است. پس اینکه تعیین حد، نشانه شستن باشد، بیشتر شبیه این است که اعم، دلیل بر اخصّ قرارداده شود. اینکه مفسّر مزبور گفته است «مسح در هیچ جا به حدّ و مرزی محدود نشده»، اوّل اختلاف بوده و به منزله به کار بردن دلیل در مدعاست. اگر این استحسانها را بپذیریم، ذوق ادبی اقتضا می کند که به لزوم مسح حکم شود، نه به شستن. سیّد مرتضی می گوید: در آیه وضو عضوی نام برده شده که باید شسته شود (صورت) و برای آن حدّی معیّن نشده است. بر این عضو، عضوی عطف شده که باید شسته شود (دستها) و برای آن حدّی تعیین شده است؛ آن گاه دو باره عضوی ذکر شده که باید مسح شود (سر) و برای آن حدّی معیّن نشده است. پس باید پاها که حدّش معیّن و بر «روءوسکم»، عطف

شده، مسح شود تا این دو جمله، در عطف یک عضو شستنی محدود بر یک عضو شستنی غیر محدود و همچنین عطف یک عضو مسح شدنی محدود بر یک عضو مسح شدنی غیر محدود، قرینه هم قرار گیرند.

مرجعیت سنت پس از تعارض دو قرائت

آلوسی معتقد است که تعارض این دو قرائت متواتر، مانند تعارض دو آیه است و اصل در چنین مواردی، تساقط و رجوع به سنّت است. وی می‌گوید: این دو قرائت [قرائت جرّ و نصبِ کلمه «أرجلکم»] به اجماع شیعه و سنّی، بلکه به اتّفاق همه مسلمانان، متواتر است. مطابق قواعد اصولی مورد قبول هر دو گروه، چنانچه دو قرائت متواتر در یک آیه، تعارض کند، حکم آن، حکم تعارض دو آیه است. یعنی باید در درجه اوّل تلاش کنیم تا آنجا که ممکن است، آنها را جمع کرده، با هم تطبیق دهیم؛ زیرا چنان که در علم اصول مقرّر است، اصل در ادلّه، اِعمال دلالت آنهاست، نه ترک و اهمال آنها. پس از آن باید ببینیم کدام یک ترجیح دارد. اگر امکان ترجیح یکی بر دیگری نبود، باید آنها را رها کرده، به دنبال ادله‌ای از سنّت باشیم. شگفت است که دو قرائت را متعارض قرار دهیم و آن گاه درصدد برآییم به روشهای مختلف، تعارض را رفع کنیم. چون تصوّر تعارض میان دو قرائت، ناشی از تحمیل و تطبیق دیدگاه فقهی خاصی بر قرآن است؛ و گرنه از نظر ما در این دو قرائت هیچ گونه تعارض و تناقضی وجود ندارد و هر دو قرائت نشان دهنده یک حکم است که مسح پاها باشد؛ زیرا کلمه «أرجلکم» بنا بر هر دو قرائت، بر کلمه «روءوسکم» عطف شده است، حال اگر عطف بر محلّ «روءوسکم» باشد، به نصب خوانده می‌شود و اگر بر ظاهر این کلمه عطف شده باشد، به جرّ خوانده می‌شود.

شستن پاها زیاده‌ای از طرف رسول خدا

جمال الدین قاسمی معتقد است: چنان که ابن عباس و دیگران گفته‌اند، آیه وضو تصریح می‌کند که مسح واجب است، اما برگزیدن شستن پاها در احادیثی که از پیامبر (ص) نقل شده، از آن رو است که عادت پیامبر (ص) این بوده است که در واجب توسعه و افزایش می‌داده است. او در هر واجبی مثل نماز، روزه، زکات و حج، سنّتهایی را برای تقویت آن واجب، وضع می‌کرد. از جمله دلایلی که نشان می‌دهد مسح پاها واجب است، تشریع مسح است بر کفشها و جورابها که سندی بر آن وجود ندارد، مگر همین آیه وضو؛ زیرا اصل هر سنّتی، به دلالت منطوق یا مفهوم، در قرآن وجود دارد. از پیامبر (ص) بعید است چیزی به فرایض اضافه و یا از آنها کم کند؛ بلکه او از وحی پیروی می‌کند و شعارش همواره این بوده است که «من تنها از چیزی پیروی می‌کنم که از سوی پروردگار بر من وحی می‌شود» و خداوند به او می‌گوید: «بگو من حق ندارم از پیش خود آن را تغییر دهم. فقط از چیزی که بر من وحی می‌شود، پیروی می‌کنم». اگر چیزی به نمازها افزوده، به فرمان خدا بوده است. از طرف دیگر، پیامبر (ص) اگر چیزی را به واجبات اضافه کرده باشد، چیزی را اضافه کرده که اصل آن با سنّت ثابت باشد، نه با قرآن؛ مانند افزودن دو رکعت به نمازهای چهار رکعتی و یک رکعت به نمازهای سه رکعتی. مسلم از ابن عباس روایت کرده است: «فرض اللّه الصّلاة علی لسان نبیّکم فی الحضر أربعاً و فی السفر رکعتین»؛ خداوند به زبان پیامبرتان نماز را در وطن، چهار رکعت و در سفر، دو رکعت واجب کرده است. اگر فرض کنیم که مسح واجب بوده است، نه شستن، و پیامبر (ص) به حکم روایاتی که به شستن دستور داده، چیزی را به وظیفه ما افزوده است، در این صورت، با روایات صحیح فراوانی که به مسح دستور داده‌اند و به طور مستوفی به آنها خواهیم پرداخت، چه کنیم؟ آیا در اینجا پس از تعارض، پناهگاهی جز قرآن خواهد بود؟ همه این سخنان نشان می‌دهد که گویندگان آنها با پیش داوری به سراغ آیه که دلالت صریح و آشکاری دارد، رفته و دیدگاه خود را بر آن تحمیل کرده‌اند و همین امر موجب شده که در تنگنا افتاده و برای خروج از آن به هر دری زده، به وجوه استحسانی که هرگز انسان را از حق بی‌نیاز نمی‌کند، تمسّک کنند.

تمسک به مصلحت

صاحب تفسیر المنار چون در می‌یابد آیه در لزوم مسح پاها با دست مرطوب، ظهوردارد، تلاش می‌کند با تمسک به پاره‌ای مصلحتها، آیه را از ظاهرش برگرداند. او می‌گوید: برای وجوب مسح روی پاها با دست مرطوب، حکمتی وجود ندارد؛ بلکه می‌توان گفت: چنین مسحی خلاف حکمت وضوست؛ زیرا عروض رطوبت کم بر عضوی که دارای غبار یا چرک است، بر آلودگی آن می‌افزاید و دستی هم که آن را مسح می‌کند، آلوده می‌شود. آنچه صاحب تفسیر المنار گفته، استحسانی است که با وجود نص، نمی‌توان بر آن اعتماد کرد؛ زیرا احکام شرعی تابع مصالح واقعی است و بر ما واجب نیست که از آن مصالح اطّلاع داشته باشیم. چه مصلحتی در مسح سر به مقدار یک انگشت یا دو انگشت وجود دارد که شافعی گفته است: «هرگاه کسی با یک یا چند انگشت یا با کف دست مسح کند و یا دستور دهد کسی برای او مسح کند، کفایت می‌کند» در اینجا سخن ارزشمندی از امام شرف الدین موسوی وجود دارد که عین آن را نقل می‌کنیم: ما ایمان داریم که شارع مقدّس مصلحت بندگانش را در همه تکالیف شرعی ملاحظه کرده است. به این معنا که دستوری به آنها نداده مگر این که مصلحت آنها را در نظر گرفته و آنها را از چیزی نهی نکرده مگر این که در آن مفسده‌ای وجود داشته است. با این حال، هیچ یک از علل احکام را به لحاظ مصالح و مفاسد، به آرای بندگان وابسته نکرده است، بلکه ادله تعبدی محکمی برای احکام تعیین کرده و بندگان را مجاز ندانسته از ادله تعیین شده دست بردارند و به ادله دیگری روی آورند. نخستین دلیل از سلسله ادلّه محکم، کتاب خداوند عزّ وجلّ است که در آن به مسح سر و پاها در وضو حکم کرده است. بنابراین چاره‌ای جز گردن نهادن به این حکم نیست. اما پاکی پاها از آلودگی باید قبل از مسح احراز شود؛ زیرا ادلّه خاصی دلالت دارد طهارت اعضای وضو قبل از شروع وضو، شرط است.

فاصله شدن جمله «فامسحوا» برای بیان ترتیب

برخی گفته‌اند: «فاصله شدن جمله «فامسحوا بروءوسکم» بین معطوف و معطوفٌ علیه برای بیان تقدّم مسح بر شستن پاهاست». این سخن هم باطل است، زیرا گوینده می‌توانست با تکرار فعل، بین ترتیب و وضوح کلام، جمع کند و بگوید: «فامسحوا بروءوسکم و اغسلوا أرجلکم». در این صورت، کلام گوینده، بیانگر ترتیب و در عین حال، عاری از هر گونه ابهامی بود.

مسح بر پاها در احادیث صحیح

اشاره

از دلالت آیه وضو معلوم شد که وظیفه مکلفان در مورد پاها مسح است. از آنجا که این آیه در اواخر زندگی پیامبر(ص) نازل شد و پس از آن هم نسخ نشد، به تنهایی در دلالت بر ادّعای ما کافی است. اما در عین حال برای تقویت آن، روایاتی را از پیامبر (ص) و اصحاب او درباره لزوم مسح پاها نقل می‌کنیم. با توجه به محدود بودن این مقاله، به متن روایات بدون ذکر اسناد، اکتفا می‌کنیم:

روایاتی از رسول خدا درباره مسح پاها

۱. از بسر بن سعید نقل شده است: عثمان به محلی که مردم اجتماع می‌کردند آمد و خواست وضو بگیرد. او نخست مضمضه و استنشاق کرد؛ آن گاه صورتش را سه بار شست و دستانش را هر کدام سه بار شست و سر و پاها را هر کدام سه بار مسح کرد. سپس گفت: رسول خدا (ص) را دیدم که چنین وضو گرفت؛ ای کسانی که حضور دارید! آیا چنین است؟ گروهی از اصحاب

رسول خدا (ص) که نزد او بودنـد، گفتند: آری. ۲. از حمران نقل شـده است: عثمان مقـداری آب طلبیـد و با آن وضو گرفت؛ آن گاه خندید. سپس گفت: آیا نمی‌پرسید چرا خندیدم؟ گفتند: ای امیرالموءمنین! چه چیزی تو را خنداند؟ گفت: رسول خدا (ص) را دیدم که همچون من وضو گرفت؛ نخست مضـمضه و استنشاق کرد و صورت و دستها را هرکدام سه بار شست و سر و روی پاها را مسح کرد. ۳. در مسـند عبداللّه بن زید مازنی آمده است: «پیامبر (ص) وضو گرفت و سه بار صورت و دو بار دسـتهایش را شست و سر و پاهـا را دو بار مسـح کرد». ۴. از ابی مطر نقـل شـده است: در مسـجد با علی نشسـته بودیم، مردی نزد علی آمـد و گفت: نحوه وضـوی رسول خـدا (ص) را به من نشـان بـده. علی قنبر را خوانـد و از او خواست ظرفی آب بیـاورد. وقـتی آب را آورد، دسـتان و صورتش را سه بار شسـت. آن گاه انگشت خود را در دهانش کرد و سه بار استنشاق نمود و سه بار بازوهای خود را شست و سرش را یـک بـار و پاهایش را تا برآمـد گی آن مسـح کرد، در حالی که هنوز از محاسـنش به سـینه آب می‌چکیـد. آن گاه پس از وضـو جرعه‌ای آب نوشـید و گفت: کجاست آن که از وضوی رسول خدا (ص) پرسـید؟ وضوی رسول خدا چنین بود. ۵. عباد بن تمیم از پـدرش نقل کرده است که: «رسول خـدا (ص) را دیدم که وضو گرفت و با آب بر محاسن و پاهایش مسح کرد». ۶. از علی بن ابی طالب (ع)نقل شـده است: «فکر می‌کردم کف پا بیشتر سـزاوار مسح است تا روی آن؛ تا این که دیدم رسول خدا (ص) روی پاها را مسح می‌کند». ۷. از رفاعهٔ بن رافع نقل است که از رسول خدا (ص) شنیده است: جایز نیست هیچ یک از شما وارد نماز شود تا این که وضو را چنان که خداونـد دسـتور داده است تمام کنـد. آن گاه صورت و دسـتها را تا آرنـج شـست و سـر و پاها را تا برآمدگی مسح کرد. ۸. عبداللّه بن عمرو روایت کرده است: در مسافرتی که با پیامبر (ص) بودیم، حضرت از ما جدا شد، موقع نماز بود که ما را دریافت. ما مشغول وضو گرفتن شدیم و بر پاها مسح می‌کردیم که حضـرت با صدای بلند دو یا سه نوبت فریاد زد: وای بر پاشنه پاهـا از آتش. ۹. از ابی مالـک اشـعری نقل شـده که به قومش گفت: جمع شویـد تا برای شـما به گونه نماز رسول خـدا (ص) نماز بخوانم، چون جمع شدنـد گفت: آیا میان شـما [غریبه‌ای]هست؟ گفتند نه، مگر خواهر زاده‌ای از ما، گفت: خواهر زاده هر قومی، از آن قـوم است. پس کـاسه آبی درخـواست کرد. وقـتی آب آوردنـد شـروع کرد به وضـو گرفتن. ابتـدا مضـمضه و اسـتنشاق نمود و صورت و دستانش را هر کدام سه بار شست و سر و پاها را مسح کرد سپس نماز خواند و برای آنها بیست و دو بار تکبیر گفت. ۱۰. عبادبن تمیم مازنی از پـدرش روایت کرده است: «رسول خـدا (ص) را دیدم که وضو می‌گیرد و آب را روی پاهایش می‌مالد». ۱۱. از اوس بن ابی اوس ثقفی نقل است که پیامبر (ص) را دیده بر سـر چاه قومی در طائف رفت و وضو گرفت و بر پاهایش مسح کرد. ۱۲. از رفاعـهٔ بن رافع نقل شـده: نزد رسول خـدا (ص) نشسـته بودم که مردی وارد مسـجد شد و نماز خواند. وقتی نمازش تمام شـد آمـد و بر رسول خـدا (ص) و گروهی که آنجا بودند سـلام کرد. رسول خدا (ص) فرمود: برگرد و نماز بخوان که نماز نخوانده‌ای. مرد شـروع کرد به نماز خواندن و ما نحوه نماز خواندن او را نگاه می‌کردیم و نمی‌دانستیم که نمازش چه عیبی داشـته است. نمازش که تمام شـد، نزد پیامبر آمد و سـلام کرد. پیامبر (ص) پس ازدادن پاسخ سـلام، فرمود: برگرد و دوباره، نماز بخوان؛ زیرا هنوز نماز نخوانـده‌ای. همـام می‌گویـد: یـادم نیست دو یـا سه بار پیامبر آن مرد را به این کار واداشت. مرد پرسـید: نمی‌دانم نماز من چه عیبی دارد؟ رسول خدا (ص) فرمود: نماز هیچ یک از شما تمام نیست تا این که وضو را چنان که خدا دستور داده است، تمام انجام دهد؛ به این ترتیب که صورت و دسـتانش را تا آرنـج بشوید و سـر و پاها را تا بر آمدگی روی پاها مسح کند. آن گاه تکبیر گفته خدا را ثنا گویـد؛ سپس «امّ القرآن» [فاتحهٔ الکتاب] و آنچه اجازه داده شـده و برای او میسّـر است بخواند، آن گاه تکبیر گفته رکوع کند؛ یعنی دو کـف دسـت را بر دو زانـویش قرار دهـد تـا مفاصـلش آرام گیرد. سپس بایسـتد بـه طـوری کـه کمرش راسـت شـده و هر اسـتخوانی به شکل اولیه خودش درآید و بگوید: سمع الله لمن حمده. آن گاه تکبیر گوید و به سجده رفته صورتش را بر زمین قرار دهـد. همـام می‌گویـد: و چه بسا فرمود: «پیشانی اش را بر زمین قرار دهـد تا مفاصـلش آرام گیرد، آن گاه تکبیر گویـد و بنشـیند به طوری که کمرش راست باشـد». پیـامبر چهار رکعت را تا پایان چنین توصـیف کرد. آن گاه فرمود: تا چنان که گفتم انجام ندهیـد،

نماز هیچ یک از شما تمام نیست. ۱۳. از ابن عباس نقل شده است: نزد عمر، سعد و عبداللّه بن عمر از مسح سخن به میان آمد. عمربن خطاب به عبدالله گفت: «سعد فقیه‌تر از توست.» آن گاه عمر به سعد گفت: ما انکار نمی‌کنیم که رسول خدا (ص) بر پاها مسح می‌کرد، اما آیا از زمان نزول سوره مائده که بعد ازسوره برائت، آخرین سوره قرآن است و همه احکام را استقرار بخشید، پیامبر مسح می‌کرد؟ ۱۴. از عروهٔ بن زبیر نقل شده است: چون جبرئیل در آغاز بعثت بر پیامبر (ص) نازل شد، با اعجاز، چشمه آبی گشود و وضو گرفت و محمد (ص) نگاه می‌کرد، جبرئیل صورت و دستانش را تا آرنج شست و سر و پاها را تا برآمدگی مسح کرد. پیامبر (ص) کاری را که از جبرئیل دیده بود، انجام داد. ۱۵. عبدالرحمن بن جبیر بن نفیر از پدرش روایت کرده است: ابا جبیر با دخترش که پیامبر (ص) با او ازدواج کرده بود، نزد پیامبر آمد. رسول خدا درخواست کرد آبی برای وضو بیاورند. او ابتدا دستانش را شست و آنها را تمیز کرد. سپس آب را در دهانش گردانید و بعد استنشاق کرد. آن گاه سه بار صورت و دستانش را تا آرنج شست و در آخر، سر و پاهایش را مسح کشید. آنچه گذشت، گذری بود بر روایاتی از پیامبر (ص) در کتب روایی اهل سنت که به آنها دست یافته‌ایم. این روایات نشان می‌دهند که سخن و عمل پیامبر بر مبنای مسح بوده است نه شستن. سخنان صحابه و تابعین در باره مسح پاها ۱۶. از سفیان نقل شده است: «علی (ع)را دیدم که وضو گرفت و در آخر، روی پاها را مسح کرد.» ۱۷. از حمران نقل شده است: عثمان را دیدم که درخواست کرد برای او آب بیاورند. آن گاه سه بار دستش را شست و پس از مضمضه و استنشاق، صورت و دستهایش را سه بار شست و سپس سر خود و روی پاهایش را مسح کشید. ۱۸. عاصم احول از انس روایت کرده است: «در قرآن، مسح، و در سنّت، شستن آمده است. و این، اسنادی صحیح است.» ۱۹. عکرمه از ابن عباس نقل کرده است: «وضو از دو شستن و دو مسح تشکیل شده است». ۲۰. عبداللّه عتکی از عکرمه نقل کرده است: «پاها شستن ندارد، بلکه قرآن در مورد آنها مسح را نازل کرده است». ۲۱. جابر از امام باقر (ع)روایت کرده است: «بر سر و پاهایت مسح کن». ۲۲. ابن علّیهٔ بن داود از عامر شعبی نقل کرده است: بایستی بر پاها مسح کرد. آیا نمی‌بینی اعضایی را که در وضو باید شست در تیمّم‌بایستی مسح کرد و اعضایی را که در وضو باید مسح کرد، در تیمّم رها شده است؟ ۲۳. از عامر شعبی نقل شده است: دستور چنین است که آنچه باید در وضو شسته شود، در تیمّم، مسح شود؛ و آنچه در وضو باید مسح شود یعنی سر و پاها، در تیمّم حذف شود. ۲۴. از عامر شعبی نقل است که: امر شده است که آنچه در وضو باید شسته شود، در تیمّم با خاک مسح شود و آنچه باید [در وضو] با آب مسح شود، در تیمّم رها شود. ۲۵. از یونس نقل شده کسی که تا واسط همراه عکرمه بوده به او گفته است: من ندیدم که او [در وضو] پاهایش را بشوید، بلکه همواره بر آنها مسح می‌کرد تا این که از آن شهر خارج شد. ۲۶. از قتاده در تفسیر آیه «فاغْسِلوا وجوهکم و أیدیکم إلی المرافق و امسحوا بروءوسکم و أرجلکم إلی الکعبین» نقل شده است: «خداوند دو شستن و دو مسح را [در وضو] واجب گردانیده است». ۲۷. موسی بن انس به ابی حمزه گفت: حجّاج در اهواز برای ما که با او بودیم خطبه خواند. در خطبه سخن از وضو به میان آورد؛ پس گفت: «اغسلوا وجوهکم و أیدیکم و امسحوا بروءوسکم و أرجلکم»، هیچ چیزی از بنی آدم، از پاهایش به آلودگی نزدیک تر نیست. پس زیر و روی آنها را بشویید. انس وقتی این سخنان را شنید، گفت: خدا راست گفت و حجّاج دروغ. خداوند فرموده است: «وامسحوا بروءوسکم و أرجلکم»؛ موسی بن انس می‌گوید: «انس هنگام مسح پاهایش آنها را مرطوب می‌کرد». ابن کثیر گفته است: «سند این روایت صحیح است. ۲۸. از شعبی نقل شده است: جبرئیل مسح کردن را نازل کرده است... آیا نمی‌بینی در تیمّم مسح می‌شود آنچه که در وضو شسته می‌شود و رها می‌شود آنچه در وضو مسح می‌شود؟ ۲۹. از اسماعیل نقل شده است: به عامر شعبی گفتم: گروهی از مردم می‌گویند جبرئیل شستن پاها را نازل کرده است. آیا درست است؟ گفت. جبرئیل مسح کردن را نازل کرده است. ۳۰. از نزال بن سیره نقل شده است: علی آب درخواست کرد تا وضو بگیرد. آن گاه وضو گرفت و در آخر بر کفش و پاهایش مسح کرد. سپس وارد مسجد شد و کفشهایش را در آورد و پس از آن نماز خواند. ۳۱. از ابی ظبیان نقل شده است: علی را دید که لنگی زرد و لباسی مشکی برتن دارد و در دستش یک چوب دستی است. نزدیک دیوار زندان آمد،

آن گاه به کناری رفت و وضو گرفت و بر کفشها و پاهایش مسح کرد؛ سپس وارد مسجد شد و کفشهایش را در آورد و نماز خواند. آنچه نقل شد، مشتی از خروار بود. هر کس در صحاح و مجموعه های حدیثی جستجو کند به بیشتر از آنچه ما به طور گذرا گفتیم، آگاهی می‌یابد.

نادیده گرفتن روایات مسح

ابن کثیر و پیروانش روایات مسح را نادیده گرفته و گفته است: رافضیها بدون این که دلیلی داشته باشند و از سرنادانی و گمراهی، مخالف شستن پاهـا در وضـو هستند. درحالی که آیه کریمه بر وجوب شستن پاها دلالت دارد این در حالی است که روایات متواتری، مطابقت فعل رسول خدا (ص) را با دلالت آیه ثابت می‌کند. رافضیها بدون این که دلیلی صحیح، داشته باشند، مخالف این همه دلیل هستند. گویا ابن کثیر به هنگام طرح چنین ادعایی، در آیه کریمه و وضوح دلالت آن بر لزوم مسح، دقت نکرده، از احادیث بسیاری که بر مسح دلالت دارند، آگاه نشده و در صورت آگاهی، در آنها تأمل نکرده است. شیخ اسماعیل بروسی با پیروی از ابن کثیر گفته است: رافضیها معتقدند مسح پاها واجب است؛ و در مورد مسح، خبر ضعیف نادری را روایت کرده‌اند. آلوسی ادعا کرده که شیعه به خبر واحدی در این زمینه تمسک کرده است. او می گوید: شیعیان در ادعایشان مبنی بر لزوم مسح، جز روایتی که از علی ـ کرّم اللّه وجهه ـ نقل شده است، دلیلی ندارند (که او صورت و دستانش را شست و سر و پاهایش را مسح کرد و در حالی که ایستاده بود از اضافه آب وضو نوشید. اگر بروسی و آلوسی در ادعایشان معذور باشند که برای وجوب مسح هیچ دلیلی جز روایتی شاذّ وضعیف وجود نداشته باشد، به طور قطع کسی که بر روایات فراوانی‌که تعداد آنها به بیش از سی می‌رسد، آگاه شود، عذری نخواهد داشت. بنابراین اگر روایاتی که نشان دهنده لزوم مسحند، متواتر نباشند، دست کم باید بگوییم که مستفیضند. علاوه بر این، قرآن مسح را تأیید می کند. بنابراین چاره‌ای از پذیرفتن روایات موافق قرآن و تأویل روایات حاکی از لزوم شستن پاها، نداریم، مثلاً می‌توان گفت: درمدتی وظیفه مسلمانان شستن پاها بوده است؛ اما این حکم با آیه وضو نسخ شد.

اسامی صحابه و تابعین برجسته قائلان به مسح

پیش از این روایاتی از اعلام صحابه و تابعین که حاکی از لزوم مسح در وضو بود به نقل از صحاح و مسانید روایی، ذکر کردیم. اینک نام و جایگاه هریک از این صحابه و تابعین را در نقل حدیث، با اشاره مختصری به شرح حالشان نقل می کنیم تا خواننده آگاه شود که معتقدان به مسح، بزرگان صحابه و تابعین و برجستگان ثقات بوده‌اند: ۱. امام علی بن ابی طالب (ع)که در این باره فرمود: اگر دین و احکام آن با رأی و نظر انسانها بود، زیر پاها سزاوارتر به مسح می‌بود تا روی آنها؛ اما من دیدم که رسول خدا(ص) روی پاها را مسح می کرد. (حدیث۶) ۲. امام باقر (ع)، محمد بن علی بن الحسین، سرور بنی هاشم در زمان خود و مشهور به باقر یعنی شکافنده علوم. (حدیث۲۱) ۳. بسر بن سعید، امام اهل مدینه، مولای بنی حضرم، از عثمان بن عفان حدیث کرده است و یحیی بن معین و نسایی او را توثیق کرده‌اند. محمد بن سعد گفته است: «وی از عابدان و زاهدان بریده از دنیا بود. احادیث بسیاری از وی نقل شده است». (حدیث ۱) ۴. حمران بن ابان، از موالی عثمان بن عفان بوده و از او روایت نقل کرده است. (حدیث۲) وی از برجستگان بوده و ابن حبان از وی در الثقات نام برده است. ۵. عثمان بن عفان، در حدیث ۱و۲ گذشت که به هنگام وضو، برپاها مسح می کرد و می گفت: این وضوی رسول خدا (ص) است. ۶. ابو مطر که ابن حبان او را در الثقات نام برده و حجاج بن ارطاهٔ از او روایت کرده است. (حدیث ۴). ۷. عبداللّه بن زید مازنی معروف به ابن ام عماره، حدیث وضو را از فضلای صحابه نقل کرده است. ابن حبان نام او را در الثقات آورده است. (حدیث ۳) ۸. نزال بن سبره هلالی کوفی، از پیامبر (ص) و علی (ع)و عثمان و ابوبکر و ابن مسعود روایت کرده است. (حدیث ۳۰) عجلی می گوید: او اهل کوفه، ثقه و از بزرگان تابعین بوده است. ابن حبان او

را در الثقات ذکر کرده است. ۹. عبـد خیربن یزیـد که عجلی در باره او می گوید: «او اهل کوفه و از ثقات و تابعین بوده است و ابن حبان او را در زمره ثقات تابعی ذکر کرده و عبدالصـمد بن سـعید حمصـی در کتاب الصـحابه به صـحابی بودن وی را قطعی دانسـته است. (حدیث۶) ۱۰. عباد بن تمیم بن غزیه انصاری خزرجی مازنی که از پـدر و عمـویش، عبـداللّه بن زیـد، و از عویمربن سـعد روایت کرده است. عجلی و نسایی و دیگران او را توثیق کرده‌انـد؛ حـدیث او در صـحیح بخاری و صـحیح مسـلم موجود است؛ ابن حبان او را در الثقات ذکر کرده است. (حـدیث ۵ و ۱۰) ۱۱. عبداللّه بن عباس بن عبدالمطلب، کسـی که به سبب دانش گسترده‌اش به دریا مشـهور بود. همچنین او «حبر الامهٔ» یعنی دانشـمند امت نامیده شده است. عبداللّه بن عتبه در باره او گفته است: «ابن عباس با داشـتن خصـلتهایی از همه مردم برتر بود: در علم، هیچ کس بر او پیشـی نداشت، در فقه مرجع هر سوءالی بود و من کسـی را ندیدم که در احادیث رسول خـدا (ص) از او داناتر و در رأی، از او فقیه‌تر و در تفسیر قرآن کریم از او داناتر باشد». (حدیث ۱۳ـ ۱۹) ۱۲. اوس بن ابی اوس ثقفی: نویسـندگان سنن چهار گانه از وی احادیث صحیحی از راویان شامی نقل کرده‌اند. (حدیث۱۱) ۱۳. شعبی: عامربن شـراحیل بن عبـد، امام و حافظ و فقیه متقی که اسـتاد ابو حنیفه بوده است. احمـد بن حنبل و عجلی گفته‌اند: روایات مرسـل شعبی، صـحیح است؛ زیرا او حـدیث مرسـلی را نقـل نمی‌کرد مگر اینکه، صـحیح باشـد. ابن عیینه گفته است: «علمـا سه نفرنـد: ابن عباس، شعبی، و ثوری در زمان خود». (حدیث ۲۲، ۲۳، ۲۴ و۲۸) ۱۴. عکرمه: ابو عبداللّه، مدنی از موالی ابن عباس که ابن حبان در الثقـات از او نـام برده و گفته است: وی در زمـان خـود از عالمـان فقه و قرآن بـود و جـابربن زیـد در حق وی می‌گویـد: عکرمه از دانشـمندترین مردم زمان خود بود. صاحبان سنن اربعه، احادیث صحیحی از وی نقل کرده‌اند.(۲۵، ۲۰) ۱۵. رفاعهٔ بن رافع بن مالک بن عجلان، ابو معاذ زرقی: در جنگ بدر حضور داشته و احادیثی از پیامبر نقل کرده است. در آغاز حکومت معاویه درگذشت. ابن حبان او را در الثقات ذکر کرده است. (حدیث۷، ۱۲) ۱۶. عروهٔ بن زبیر بن عوام قریشـی: او برادر عبدالله بن زبیر و فقیهی دانشمند و از افاضـل و علمـای اهل مـدینه بود. ابن حبان در الثقات از او نام می‌برد. (حـدیث۱۴) ۱۷. علامـه حافظ، قتادهٔ بن عزیز، ابو الخطاب سدوسـی: او مفسری نابینا بود. احمد بن حنبل در حق او می‌گوید: قتاده به علم تفسیر و اختلاف علما آگاه بود. وی قتاده را به حفظ توصـیف کرده و در باره او به تفصیل سخن گفته است. او حافظترین اهل بصره بوده و در طاعونِ سال ۱۱۸ هـ در واسط درگذشت. ابن حبان در الثقات از او نام برده است. (حـدیث۲۶) ۱۸. انس بن مالک بن نضـر: خادم رسول خـدا بوده و در ده سالگی خدمت او می‌رسـد و به هنگـام رحلت رسـول خـدا (ص)، بیست سـاله بـوده است. او به بصـره نقـل مکـان کرد و در سـال۹۱ هـ در همـان جا درگذشت. (حدیث۱۸) ۱۹. موسـی بن انس بن مالک: قاضی بصره بوده و از پدرش روایت می‌کرد و مکحول و حمید طویل از وی روایت کرده‌انـد. (حدیث ۲۷) ۲۰. حصـین بن جنـدب کوفی جنبی (ابوظبیـان کوفی): او از علی بن ابی طـالب (ع)و سـلمان روایت می‌کنـد و ابراهیم و اعمش از او روایت کرده‌اند. وی سال ۵۶ هـ درگـذشت. ابن حبان در الثقات از او یاد کرده است. (حدیث۳۱) ۲۱. جبیر بن نفیر بن مالک بن عامر حضرمی: از ابوذر و ابودرداء روایت می‌کرد و اهل شام از او روایت کرده‌اند. در سال ۸۰ هـ در شـام درگـذشت. ابن حبان در الثقات از او نام برده است. (حـدیث۱۵) ۲۲. اسـماعیل بن ابی خالد بجلی احمسـی، ابو عبداللّه کوفی: عجلی در باره او گفته است: وی مردی صالح و دقیق بود و شـغل آسـیابانی داشت. مروان بن معاویه در حق او می‌گوید: اسماعیل را میزان (ترازو) نامیـده بودنـد. وی در سال ۱۴۶ درگذشت. (حدیث۲۹) ۲۳. تمیم بن زیـد مازنی، ابو عباد انصاری: از صـحابه بوده و فرزنـدانش از او روایت می‌کنند. (حدیث ۵، ۱۰) ۲۴. عطاء قـداحی: پـدر یعلی بن عطاء بوده و از عبداللّه بن عمر روایت می‌کرده و عروهٔ بن قیس از او روایت کرده است. ابن حبان در الثقات از او یاد می‌کنـد. (حـدیث ۱۱) ۲۵. ابو مالک اشعری: حارث بن حارث اشـعریِ شامی از صـحابه رسول خـدا بوده و از ایشان روایت کرده و ابو سـلام اسود از او روایت کرده است. او و ابو عبیده جراح در جنگ احـد زخمی شدنـد. وی در زمان خلافت عمر در گذشت. (حدیث۹) این سـخن شوکانی شگفت‌انگیز است که می‌گوید: «از هیچ یک از اصحاب رسول خدا(ص) جز علی و ابن عباس و انس، سخنی مخالف لزوم شستن پاها به هنگام وضو نرسیده است». این

ادعا توجیهی ندارد جز اینکه اعتقاد او به لزوم شستن پاها، مانع شده که در سنن و مسانید، فحص و تتبع کند.

کیفیت وضوی پیامبر از زبان امامان اهل بیت

امامان اهل بیت، پس از قرآن دومین مرجع مسلمانان در امور اختلافی هستند؛ زیرا حافظان سنّت رسول خدا و منبع علم او هستند. رسول خدا در حدیث ثقلین که مسلمانان بر نقل و صحت آن اتفاق دارند، بر این مطلب تصریح کرده و می‌فرماید: «إنّی تارك فیكم الثقلین، كتاب اللّه و عترتی»؛ من دو وزنه گرانقدر را میان شما به جای می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم. بنابراین با توجه به جایگاه اهل بیت (ع) باید برای دانستن کیفیت وضوی رسول خدا به آنان رجوع کنیم؛ زیرا آنانند که از سرچشمه گوارای وحی نوشیده‌اند و سنّت رسول خدا را نسل اندر نسل حفظ کرده‌اند.

روایات اهل بیت درباره وضو

۱. داودبن فرقد نقل کرده است: قال: سمعت أبا عبداللّه (ع)یقول: إنّ أبی كان یقول: إنّ للوضوء حدّاً، من تعدّاه لم یوءجر، و كان أبی یقول: إنّما یتلدّد، فقال له رجل و ما حدّه؟ قال: تغسل وجهك و یدیك، و تمسح رأسك و رجلیك؛ از امام صادق(ع)شنیدم که می‌گفت: «پدرم می‌گفت: وضو حدی دارد که اگر کسی آن را رعایت نکند، اجر نمی‌برد. پدرم می‌گفت: ولی با این مسئله دشمنی می‌شود. مردی به او عرض کرد: حد آن چیست؟ فرمود: صورت و دستانت را بشوی و سر و پاهایت را مسح کن! ۲. زراره از امام باقر (ع)روایت کرده است: آیا نمی‌خواهید وضوی رسول خدا (ص) را برای شما انجام دهم؟ گفتیم: بله، پس ظرف آبی طلبید. وقتی آوردند آن را در مقابل خود قرار داد، آن گاه آستین را بالازد و کف دست راست را در آن فرو برد و گفت: در صورتی که دست پاک باشد چنین کنید. پس مشتی آب برداشت و دست خود را بر پیشانی گذاشت سپس گفت: بسم اللّه و آب را بر پیشانی و محاسن خود ریخت. سپس دست چپ را در آب فرو برد و آب برداشت و آن را بر آرنج راست ریخت و باکف دست چپ آن را از بالاـ به پایین تا سرانگشتان به جریان در آورد سپس با دست راست مشتی آب برداشت و بر آرنج دست چپ ریخت و با کف دست راست آن را از بالاـ به پایین تا سر انگشتان به جریان درآورد؛ و جلوی سر و روی پای راست را با رطوبت دست راست و روی پای چپ را با رطوبت دست چپ مسح کرد. زراره می‌گوید: امام باقر (ع)فرمود: ...سه مشت آب برای وضو کافی است. یک مشت آب برای صورت و دو مشت برای دو دست. با رطوبت دست راستت جلوی سرت را مسح کن و با رطوبتی که از دست راست باقی می‌ماند روی پای راست و با رطوبتی که از دست چپ باقی می‌ماند، روی پای چپ را مسح کن، مردی از امیر الموءمنین (ع)از کیفیت وضوی رسول خدا پرسید، حضرت همین گونه گفت. ۳. زراره و بکیر از امام باقر (ع)در باره کیفیت وضوی رسول خدا پرسیدند، امام در پاسخ، ظرف آبی طلبید و کف دست راستش را در آن فرو برد و مشتی آب برداشت و بر صورت ریخت و آن را شست. آن گاه دست چپش را در آب فرو برد و مشتی آب برداشت و بر بازوی راست ریخت و آن را از آرنج تا کف دست بدون این که به آرنج برگردد، شست. سپس دست راستش را در آب فرو برد و مشتی آب برداشت و آن را بر بازوی چپ از ابتدای آرنج ریخت و آن را مانند دست راست شست. پس از آن با رطوبت کف دست، سر و پاها را بدون این که آب تازه با دست بردارد، مسح کرد. سپس فرمود: لازم نیست انگشتان را زیر شراك (بند نعلین) فرو برد. آن گاه فرمود: خداوند می‌فرماید: «یا أیهَا الذین آمنوا اذا قمتم إلی الصلاهٔ فاغسلوا وجوهكم و ایدیكم» پس نباید از مرفق تا انگشتهای دست چیزی ناشسته بماند؛ زیرا خداوند می‌فرماید: «اغسلوا وجوهكم و ایدیكم إلی المرافق» سپس فرموده است: «وامسحوا بروءوسكم و أرجلكم إلی الكعبین». بنابراین اگر کسی مقداری از سر و پاها را از انگشتان تا برآمدگی مسح کند، کفایت می‌کند. پرسیدیم: برآمدگی پاها کجاست؟ امام (ع)فرمود: پایین‌تر از مفصل ساق. آن گاه پرسیدیم: آیا یک مشت آب برای شستن صورت و یک مشت برای شستن

دست کافی است؟ امام (ع)فرمود: آری اگر کشیدن دستها خوب انجام شود، دو مشت آب، برای کلّ وضو کفایت می‌کند. ۴. بکیر بن اعین، نقل کرده که امام باقر (ع)فرمود: آیا وضوی رسول خدا(ص) را برای شما بگویم؟ آن گاه با دست راست مشتی آب برداشت و با آن صورتش را شست. بعد از آن با دست چپ مشتی آب برداشت و با آن دست راست را شست و سپس با دست راست مشتی آب برداشت و با آن دست چپ را شست و در آخر، با رطوبت دستها سر و پاها را مسح کرد.

سخن پایانی

۱. تصریح قرآن به لزوم مسح پاها و این که شستن آنها موافق قرآن نیست. ۲. گروهی از برجستگان و مشاهیر صحابه (که حافظان سنّت و احادیث بوده‌اند) به هنگام وضو مسح می‌کرده‌اند و به شدت با شستن پاها مخالفت نموده‌اند که روایات انبوه آنها گذشت. ۳. امامان اهل بیت (ع) از جمله امام باقر (ع)و امام صادق (ع)کیفیت وضوی رسول خدا (ص) را بیان کرده‌اند که ایشان به جای شستن پاها، مسح می‌کرده است. ۴. روایاتی که بر شستن پاها دلالت دارد، برخی صحیح است و برخی ضعیف، بلکه می‌توان گفت روایات ضعیف بیشتر از روایات صحیح است. بنابراین بر فقیه لازم است با عرضه روایات شستن پاها بر کتاب و روایات مسح، به علاج آنها بپردازد. ۵. پیامبر (ص) به همه مسلمانان فرمان داد به سخنان اهل بیت (ع) تمسّک کنند: «إنی تارك فیكم الثقلین كتاب اللّه و عترتی» بنابراین چنگ زدن به احادیث آنان، فرمانبرداری از سخن پیامبری است که جز به حق چیزی نمی‌گوید. کسی که به هر دو میراث پیامبر(ص) تمسّک کند، از گمراهی نجات می‌یابد و کسی که به یکی از آن دو تمسک کند، بر خلاف سخن پیامبر عمل کرده است. علی (ع)که بابِ علم پیامبر است، قائل به مسح است. فخر رازی درباره «اقتدا» به علی (ع)می‌گوید: کسی که در دینش به علی بن ابی طالب اقتدا کند، هدایت یافته است. دلیل این مطلب، سخن پیامبر است که فرمود: خدایا حق را دایر مدار علی قرارده. ۶. اگر اجتهاد به معنای تلاش کردن برای استنباط احکام از ادله شرعیه است، پس چرا این نعمت بزرگ به امامان چهارگانه اهل سنّت اختصاص یافته دیگران و از آن محروم باشند؟ چگونه پیشینیان در اجتهاد، سزاوارتر از پسینیانند؟ مسئله مورد بحث و نظیر آن ایجاب می‌کند در عصرما نیز باب اجتهاد باز باشد و در حکم این مسئله و امثال آن، به دقت و تأمل در کتاب و سنت بپردازیم، نه در سخنان امامان چهارگانه اهل سنّت. اجتهاد، رمز جاودانگی دین و شایسته برای اوضاع و محیطهای مختلف است و از بدعتهای جدید نیست. این باب از زمان پیامبر (ص) و پس از رحلت او باز بوده و در سال ۶۶۵ هجری با انگیزه‌های سیاسی، بسته شد. مقریزی در مورد انحصار مذاهب اهل سنّت در چهار مذهب می‌گوید: ولایت قضات چهارگانه اهل سنّت از سال ۶۶۵ هجری استمرار یافت، به گونه‌ای که در جهان اسلام، مذهبی غیر از مذاهب چهارگانه شناخته نمی‌شد. کسی که مذهب‌دیگری داشت مورد دشمنی قرار می‌گرفت و محکوم می‌شد. ولایت هیچ قاضی و شهادت هیچ فردی، تا وقتی که مقلد یکی از این مذاهب چهارگانه نبود، پذیرفته نمی‌شد. فقهای اهل سنّت در این دوران و در طول این مدت به وجوب پیروی از این مذاهب و تحریم دیگر مذاهب فتوا دادند و تا به امروز هم به این فتوا عمل می‌شود.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فی سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان


www